
داستانهایی از
آثار و برکات علماء


بسم الله الرحمن الرحیم

داستان هایی از آثار و برکات علماء

نویسنده:

علی میرخلف زاده

ناشر چاپی:

نشر محمد و آل محمد (علیهم السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

داستانهایی از آثار و برکات علماء

مشخصات کتاب

سرشناسه : میرخلف زاده علی ۱۳۴۳ -

عنوان و نام پدیدآور : داستانهایی از آثار و برکات علماء / علی میرخلف زاده

مشخصات نشر : قم : انتشارات محمد و آل محمد صل الله علیه و آله ، ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری : ۱۲۰ص.

شابک : ۹۶۴-۹۴۴۱۰-۷-۷ ؛ ۱۳۰۰۰ریال : چاپ دوم : ۹۷۸-۹۶۴-۹۴۴۱۰-۷-۸

یادداشت : چاپ دوم: ۱۳۸۵.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع : داستان های مذهبی--قرن ۱۴

موضوع : مجتهدان و علما-- کرامت ها

رده بندی کنگره : BP۹ /م۹۳د۱۸ ۱۳۸۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۶۸

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۲-۱۳۱۲۷

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبه لاهل التقوی والیقین الصلوه والسلام علی اشرف الانبیاء والمرسلین حبیب اله العالمین ابی القاسم محمد صلی الله علیه وآله المعصومین الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا سیما ناموس الدّهر وولی الامر روحی وارواح العالمین له الفداء .

وجود یک عالم با عمل ربانی آثار وبرکات زیادی دارد . که ما چند نمونه در اینجا می آوریم .

۱- رابط بین خالق ومخلوق وواسط بین گنهکاران و خدای بخشنده ومهربان هستند .

۲- عشق و علاقه به خدا و پیغمبر و اهلبیت عصمت وطهارت علیهم السلام را در دل بندگان زیاد می کنند .

۳- محبت و دوستی وعشق بندگان را در دل خدا بسیار می نماید .

۴- علم خیر دنیا و آخرت را در قلب بندگان . . . وآنها را از جهل وگمراهی نجات می دهند . چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود : خداوند اطاعت کرده می شود بوسیله علم ، وخیر دنیا وآخرت با علم است و شر دنیا و آخرت

بـا جهـل است . آیا خبر نـدهم شـما را از جماعت و گروهی که نه از انبیائنـد و نه از شـهداء ؟ ! وهمه مردم در روز قیامت غبطه مقام و منزلت آنها را می خورند و بر خیرهایی از نور می نشینند ؟ !

کسی عرض کرد : یـا رسول الله اینهـا چه کسـانی هسـتند ؟ ! حضـرت فرمود : آنها بنـده ها را پیش خـدا محبوب وخـدا را نزد بندگان عزیز و دوست داشتنی می کنند .

عرض کردنـد : اینکه خـدا را محبوب بنـده اش می کننـد را فهمیـدیم ولی چگونه بنـدگان را پیش خـدا محبوب می کننـد ؟ ! فرمودنـد : امر می کننـد آنها را به آنچه خدا امر فرموده ودوست دارد . ونهی می کنند از آنچه خدا منع فرموده ومکروه دارد . وچون آنها خدا را اطاعت کردند ، خدا آنها را دوست می دارد .

واز برکـات وآثار وجود علما اینسـتکه : نماز با عالم در غیر مسـجد جامع مقابل با هزار رکعت است ودر مسـجد جامع مقابل با صد هزار رکعت . . . صدقه بر عالم به ازای یکی از هفت هزار است . . .

حضـرت امام صادق علیه السـلام فرمود : هیچ مؤ منی یک ساعت نزد عالمی نمی نشـیند ، مگر آنکه پروردگارش او را ندا می کند که پیش حبیبم نشستی ، قسم به عزت وجلالم تو را با او در بهشت همنشین می کنم .

از حضـرت امیر علیهم السـلام است که فرمودنـد : یـک ساعت نزد علماء نشسـتن پیش خـدا محبوبتر است از هزار سال عبادت کردن .

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود

: یک نظر به صورت عالم یا درب خانه عالم را نگاه کردن نزد خدا از شصت سال عبادت کردن محبوبتر وبهتر است .

وهمچنین حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود : هر کس قدرت ندارد به زیارت قبور ما بیاید پس به زیارت علماء وصلحا و برادران ما بروند . و به واسطه وجود علماء عذاب دنیا و آخرت از همه دفع می گردد .

اکنون در متن می خوانید آثار و برکات وجود علماء چه بسیار است ، انشاء الله این نوشته و ریزه آثار وبرکات علماء مورد قبول پروردگار متعال باشد وهدیه درویش است به ساحت مقدس قطب عالم امکان حضرت مهدی امام زمان (عج) وثواب آن نثار ارواح علماء وفضلا وخدمتگذاران به دین ومملکت اسلامی ومتدینین و برادر شهیدم آشیخ احمد میر خلف زاده نائل گردد .

قم المقدسه

علی میرخلف زاده

احادیث آثار و برکات علماء

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله :

رسول خدا فرمود : (همنشینی با اهل دین شرف دنیا و آخرت است) . (۱)

امام باقر علیه السلام فرمود : (نشستن نزد کسی که به او اعتماد دارم که عالم است از عبادت یک سال برایم اطمینان بخش تر است) . (۲)

ابوجارود گوید : شنیدم که امام باقر علیه السلام فرمود : خدا رحمت کند بنده ای را که علم را زنده کند . عرض کردم : زنده کردن علم چیست ؟ فرمود : (این است که با اهل دین و اهل ورع مذاکره نماید) .

امیر المؤ منین علیه السلام فرمود : (همنشینی با عالم و پیروی از او دینی است

که خدا بوسیله آن دینداری و پرستش شود و اطاعت عالم موجب به دست آمدن حسنات و محو گناهان است و برای مؤ منین ذخیر ایست و در زمان حیات مایه سربلندی و پس از مرگ موجب ذکر خیر است) (۳)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : (خیری در زندگی دنیا نیست جز برای دو کس ، عالمی که مردم از او پیروی کنند و شنونده ای که حفظ کند و آنچه شنیده و حفظ کرده بکار ببندد و عمل نماید . (۴)

(سفینه البحار) اگر در زمان غیبت امام زمان علیه السلام علما نبودند مردم از دین بر می گشتند) .

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است : (حواریون حضرت عیسی علیه السلام به آن حضرت عرض کردند : یا روح اللّه ما با چه اشخاصی معاشرت و مجالست داشته باشیم حضرت عیسی علیه السلام فرمود : با کسانی بنشینید که دیدن آنها شما را متوجه خدا کند و سخنانشان بر علم و دانش شما بیفزاید و عمل و کردارشان شما را به سوی آخرت ترغیب و تشویق نماید .)

یک عالم یک منطقه ای را مسلمان کرد

در (مجالس المؤ منین) است که (بوهره) طایفه ای از مؤ منان پاکیزه سرشتند که در احمد آباد گجرات (در هندوستان) هستند . تقریباً سیصد سال قبل به ارشاد وهدایت یک نفر عالم بنام (ملا علی) به اسلام گرویدند .

ایشان را پیری کهنه گبر بوده که به غایت معتقد و مرید او بوده اند . ملا علی چنین تدبیر کرد که اول

آن پیر را مسلمان کند آنگاه به هدایت و اسلام دیگران بپردازد .

بنابراین ، چند سال در خدمت آن پیر روزگار گذرانید و زبان ایشان را یاد گرفته و کتب آنها را مطالعه نمود و بر علوم ایشان استیلا یافت و بتدریج حقیقت دین اسلام و حقانیّت آنرا به آن پیر روشن ضمیر ظاهر ساخت و او را مسلمان نمود و دیگران هم بمتابعت او مسلمان شدند .

وزیر آن دیار نیز بخدمت آن عالم با تدبیر رسیده و اسلام اختیار کرد ، ولی مدّتی آن پیر واین وزیر اسلام خود را از شاه پنهان می کردند .

بالا خره خبر اسلام وزیر به پادشاه رسید و پادشاه در مقام استعلام حال او برآمد ، تا آنکه روزی بی خبر وارد خانه وزیر شد و در حالی که وزیر در حال رکوع نماز بود او را دید و بر او متغیر گردید . چون وزیر موجب حضور پادشاه را دانست و تغیّر او را از دیدن خود بحال رکوع فهمید ، لطف خدا شامل حال او گشته فی الحال به تعلیم الهی گفت که من بسبب مشاهده ماری که در زاویه خانه ظاهر گشته بود افتان و خیزان بودم و در پی دفع آن بودم .

اتفاقاً تا پادشاه بزاویه خانه نظر انداخت باذن اللّه تعالی ماری به نظر او آمد عذر وزیر مقبول افتاد و سوءظنّ پادشاه رفع شد ولی در آخر پادشاه هم در اثر تبلیغ و هدایت آن عالم کامل مسلمان شد و بالا خره از برکت وجود آن مرد الهی همه اهالی آن ناحیه از شاه ووزیر و عالم و عامی بدین مقدّس اسلام

گرویدند (۵) .

ارشاد سردسته اشرار

در اوائل حال (آخونـد ملاّ محمد تقی مجلسـی) که هنوز شـهرتی نداشت مردی که به آخوند ارادت داشت بآن جناب عرض نمود : مرا همسایه ایست که از دست او به تنگ آمده ام شـبها فسّاق و اشرار را به خانه خودش جمع مینماید تا مشغول عیش و عشرت و شرابخواری و ساز و رقص بشوند آیا میشود در این باب راه علاجی پیدا کرد ؟

شیخ فرمود : امشب ایشان را به مهمانی دعوت کن من هم در آن مهمانی حاضـر میشوم . پس آن مرد آنها را برای شام دعوت کرد . رئیس اشرار گفت : چه طور شد که تو هم به جرگه ما در آمدی ؟

گفت : چنین اتفاق افتاد . اشرار همه خوشحال شدند که یک نفر دیگر به افرادشان اضافه شده . شب ، آخوند قبل از همه وارد منزل شد و در گوشه ای نشست .

ناگاه رئیس اشـرار با دار و دسـته اش از در وارد شدند و نشستند ، چون آخوند را در مجلس دیدند برایشان ناگوار آمد ، برای آنکه آخونـد از غیر جنس آنهـا بود و بسـبب وجود او عیش ایشـان منغض میشـد . پس رئیس ایشـان خواست که آخونـد را از میدان بیرون کرده باشد روی بآخوند کرده وگفت : شیوه ایکه شما در دست دارید بهتر است یا شیوه ایکه ما داریم ؟

آخوند گفت : هر یک خواص و لوازم کار خود را بیان کنیم آنوقت ببینیم کدام بهتر است ؟

رئیس گفت : این سخن منصفانه است . آنوقت گفت : یکی از اوصاف ما اینست که

چون نمک کسی را خوردیم به او خیانت نمی کنیم .

آخوند گفت : این حرف شما را من قبول ندارم .

رئیس گفت : این در میان همه ما مسلّم است .

آخوند گفت : من می دانم شما نمک کسی را خورده اید و نمکدانش را شکسته اید .

رئیس گفت : نمک چه کسی را خورده ام و نمکدانش را شکسته ام ؟

آخوند گفت : آیا هرگز شما نمک خداوند عالم را نخورده اید ؟ ! چون رئیس این سخن را شنید تاءمّلی کرده یک مرتبه از جای خود حرکت کرده و رفت و تابعان او همه رفتند .

صاحب خانه به آخوند گفت : کار بدتر شد چون ایشان به قهر و غضب رفتند . آخوند گفت :

اکنون کار باینجا انجامید تا ببینیم بعدها چه خواهد شد ، چون صبح شد رئیس دزدها به در خانه آخوند آمده عرض کرد : کلام دیشب شما بر من اثر کرد اکنون توبه کرده غسل نموده ام که مسائل دین بمن تعلیم نمائی .

پس بسبب تاءثیر نفس آخوند ملّامحمد تقی مجلسی آن شخص از هدایت یافتگان شد . (۶)

بهترین هدایا

مرحوم (ملاـ آقا دربندی) در کتاب (سعادت ناصریّه) نقل کرده که : (عمر پاشا) حاکم بغداد در حدود حکمرانی خود تعدّی و ظلم میکرد در آن زمان (یعقوب افندی) حاکم (هندیه) بود ، او که در باطن از امامیّه بود از آخوند در بندی خواهش کرد که حاکم بغداد را موعظه و نصیحت کند که از ستم و اذیّت زوّار دست بردارد .

آخوند میگوید : من دیر رسیدم

وقتی رفتم حاکم خودش نبود و دفتردار افندی را نایب خود قرار داده بود ، من به ملاقات او رفتم ، و باو گفتم : خواستم تحف و هدایائی که از همه هدایا بهتر و اشرف باشد نزد شما بیاورم .

گفت : آن هدایا چیست ؟ گفتم از فضائل (آل محمّد صلی الله علیه و آله خصوصاً (سیّدالموحّدین امیرالمؤ منین علیه السلام) . آن وقت گفتم اشرف کتب اخبار در نزد شما کدام است ؟ گفت جامعه صحیحه امام بخاری . پس من از احوال بخاری و کیفیّت اطلاع او از بعضی از علوم در سن ده سالگی و مسافرت او به مکّه و مدینه و حجاز و یمن و بلاد مغرب و شامات برای اخذ حدیث واینکه هفتصد هزار حدیث حفظ بود و کیفیّت تدریس او در بغداد گفتم ، و چند حدیث از کتاب صحیح او در فضیلت (علی علیه السلام) بیان کردم . دفتر دار با ادب تمام نشست و خود را بفکر فرو برد .

پس گفتم قدری از (فضائل امام حسین علیه السلام) را نیز بشنو ، گفت : بیان کن گفتم : اولاً این حدیث که (رسول خدا صلی الله علیه و آله) فرمود : ضَرْبَهُ عَلِی یَوْمَ الْخَنْدَقِ اَفْضَلُ مِنْ عِبادَهِ الثَقَلَیْن یعنی : ضربت علی در روز خندق که به (عمرو بن عبدود) زد فضیلت و ثوابش افضل از عبادت جنّ وانس است ، آیا از علماء اهل سنّت کسی منکر این حدث هست ؟ گفت : نه . گفتم : پس عبادت جمیع انبیاء داخل در

عبادت ثقلین است و این یک ضربت از عبادت جمیع انبیاء جز (خاتم الانبیاء) صلّی اللّه علیه و آله : افضل است . چه به این درجه بودن این ضربت بواسطه اطاعت امر پیغمبر و شریعت اوست .

پس گفتم : آیا پیغمبر هرگز اغراق و دروغ میگوید ؟ گفت : نه ، بجهت آنکه : وَما یَنْطَقُ عَنِ الْهَوی اِنْ هُوَ اِلاّ وَحْیٌ یُوحی . گفتم : آیا ثواب یک حج پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله : بالاتر است یا ثواب ضربت علی علیه السلام در خندق ؟

دفتردار سکوت کرد . گفتم : جای سکوت نیست بلکه حج پیغمبر صلی الله علیه و آله افضل است ، بدلیل آنکه قبلاً ذکر شد . آنوقت گفتم در صحیح بخاری نوشته یک روز حسین در نوبت عایشه به نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و آهسته آهسته راه میرفت پیغمبر او را در آغوش کشید و بسیار بوسید و بوئید .

عایشه گفت : یا رسول اللّه چقدر این پسرت را دوست داری ؟ فرمود : مگر تو نمیدانی که این پاره جگر من است ؟ پس آن حضرت بسیار گریست ، عایشه از علّت گریه سؤ ال کرد :

فرمود : جای شمشیرها و نیزه هاست که میبوسم عایشه عرض کرد : مگر او را میکشند ؟

فرمود : بلی بالب تشنه ، پس فرمود : خوشا بحال آن کسی که بعد از شهادت او را زیارت کند که خداوند یک حج مرا بآن کس میدهد عایشه با تعجّب سؤ ال کرد : بقدر ثواب یک حج تو ؟ فرمود : بلکه ثواب دو

حج من . پرسید : دو حج تو ؟ فرمود : چهار حج . پس عایشه هر چه تعجب کرد و سؤ ال نمود حضرت بالاترش را فرمود ، تا آنکه فرمود : بلکه به قدر ثواب نود حج وعمره من خداوند اجر وثواب به زائر حسین من میدهد . عایشه سکوت نمود .

پس آن دفتر دار گفت : مولای من ، اینجا من اشکالی دارم و آن اینکه پیغمبر اغراق و کذب نمی گوید پس این جوابهای گوناگون در برابر سؤ ال عایشه چیست ؟ چرا اول یک حج را فرمود و بعد بتدریج حرفش را عوض کرد و بالاتر گفت تا به نود حج رسید ؟

من گفتم این اشکال جوابش این است که مراتب زائرین از حیث معرفت به امام و قرب و بعد مسافت زائرین و کثرت و قلّت حمت و در نتیجه ، ثواب زیارت فرق می کند ، دفتر دار بسیار مسرور شد و گفت خداوند به تو جزای خیر بدهد و گریه شدیدی کرد و خود را بپای من انداخته ومکرّراً بوسید .

سپس گفتم : واللّه مؤ اخذه خواهید شد . پس رنگش متغیّر شد و گفت : چرا ؟ گفتم : به زوّار امام حسین علیه السلام اذیت میکنند و مزاحم میشوند واموالشان را میگیرند و میبرند کسی بدادشان نمیرسد . دفتر دار گفت : حکم میکنم که از این پس دیگر اذیّت نکنند . (۷)

اثر عالم

از ویژگیهای (محدّث قمی) نفوذ کلمه بود که چون سخنان و گفتارش از دل بر می خاست و خود به آنها معتقد بود و قبل از دیگران به

آنها عمل می کرد در شنوندگان و مخاطبین تاءثیری مخصوص داشت .

برخی از آنان که پای درسهای اخلاق و مواعظ سودمند ایشان حاضر می شدند گفته اند : (سخنان آن مرحوم چنان بود که تا یک هفته انسان را از تمام سیّئات و پندارهای ناروا و گناهان باز می داشت و به خدا و عبادت متوجّه می کرد) .

یکی دیگر از خصلتهای پسندیده آن مرحوم پای بندی به نماز شب و شب زنده داری و قرائت قرآن و تلاوت ادعیه واوراد و اذکار ماءثوره از ائمه معصومین علیهم السلام بود و در این رابطه فرزند بزرگش می گوید : (تا آنجا که من خاطر دارم بیداری آخر شب از آن مرحوم فوت نشد حتی در سفرها .) خصیصه دیگر ایشان این بود که در عمل به این دستور پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود : اکرموا اولادی . . . (فرزندانم را اکرام و احترام کنید . . .) بی اختیار بود و آنان (سادات) را اکرام می کرد و بزرگ می داشت . (۸)

پیامبر اکرم فرمود : اعمالتان را خالص واسلام را عزیز نمائید ، عرض کردند چگونه اسلام را عزیز کنیم ؟ فرمود : با حضور در نزد علما برای یادگرفتن علم کسی که دانش بیاموزد وجواب اهل هوا را بدهد در بحث با آنها برای رضای خدا ، برای او است ثواب عبادت ثقلین و جن و انس .

عرض کردند یارسول اللّه ریاکار هم از عملش بهره ای دارد ؟ فرمود : کسی که فقط خالصاً لوجه اللّه برای عزت

اسلام کار می کند برای اوست ثواب اهل مکه از وقتی خلق شده اند ولی اگر قصدش فقط برای خدا نباشد (با این حال) خدا آتش جهنم را بر او حرام کرده است .

چهل مؤ من شهادت دادند

(آخوند ملا محمد باقر مجلسی) را بر اسلام ومسلمین حق بسیار است ، چه انتشار مذهب شیعه از برکت تألیفات آن بزرگوار است ، (معروف است که چون کتاب (حق الیقین) او انتشار یافت ، تا به ولایت شام رسید در اطراف و توابع شامات هفتاد هزار نفر شیعه شدند ترجمه احادیث و اخبار و قصص و معجزات حضرات معصومین علیهم السّلام توسّط آنجناب باعث زیادتی و محکم شدن عقائد مسلمانان و شیعیان شد و قبل از او جماعت صوفیه در کثر و غلوّ بودند تمامی اصول آن شجره را قلع و قمع نمود و در امر بمعروف و نهی از منکر وترویج علم و تدریس و تاءلیف یگانه اهل زمان بود و امام جمعه و جماعت اصفهان بود ، شاه سلطان حسین سلطانی بود بی نظم ولیکن آخوند ملا محمد باقر تا زنده بود به واسطه وجود شریف او مملکت برقرار و منظم بود و چون آخوند از دنیا رفت ولایت قندهار از دست سلطان بیرون رفت ورخنه در مملکت افتاد تا آنکه از افغان به اصفهان آمدند و سلطان را کشتند .)

تالیفات او از زمان ولادت تا زمان وفات ، روزی هزار سطر است که هر سطری پنجاه حرف باشد واین ممکن نمی شود مگر به تاءیید خداوند ، یکی از تاءلیفات او کتاب گران قدر بحار الانوار است که مانندش

نوشته نشده ، تاریخ ولادت آن بزرگوار را حساب کرده اند مطابق شده با جمله : (جامع کتاب بحار الا نوار) (۹)

اثر دعای عالم عامل

حاجی ابراهیم بن محمد حسن خراسانی کلباسی اصفهانی از شاگردان مرحوم سید بحر العلوم وشیخ جعفر کبیر وسید علی صاحب ریاض بود .

گویند که وقتی حاکم اصفهان با جناب حاجی کم اخلاصی کرد حاجی دعا فرمود در اندک زمانی آن حاکم معزول شد جناب حاجی به او نوشت :

دیدی که خون ناحق پروانه شمع را

چندان امان نداد که شب را سحر کند (۱۰)

تدبیری که مردم را از کشتار مغول

(علامه حلّی) رضوان اللّه علیه از پدرش نقل می کند : علت اینکه در فتنه مغول اهل کوفه و کربلا و نجف قتل عام نشدند و از هجوم سربازان (هلاکو) مصون ماندند این بود که وقتی هلاکو به خارج بغداد رسید و هنوز شهر را فتح نکرده بود ، بیشتر اهل حله از ترس خانه های خود را ترک گفتند و به (بطایح) گریختند و جمع قلیلی در شهر ماندند از آن جمله پدرم و (سید بن طاووس) و فقیه (ابن ابی العزّ) بودند .

این سه نفر تصمیم گرفتند به هلاکو نامه بنویسند و صریحاً اطاعت خود را نسبت به وی اعلام دارند . نامه نوشتند و بوسیله یک مرد غیر عرب فرستادند .

هلاکو پس از دریافت نامه فرمانی بنام آقایان صادر کرد . وبه وسیله دونفر فرستاد و به آن دو سفارش کرد به آقایانی که نامه نوشته اند بگوئید اگر نامه را از صمیم قلب نوشته اید و دل های شما با نوشته شما مطابق است نزد ما بیائید .

فرستاد گان هلاکو به حلّه آمدند و پیام هلاکو را به آقایان ابلاغ کردند . آقایان از ملاقات با

هلاکو بیمناک بودند زیرا نمی دانستند پایان کار چه خواهد شد .

پـدرم به آن دو نفر گفت : اگر من تنهـا بیـایم کـافی است ؟ گفتنـد : آری ، او به معیّت آن دو نفر حرکت کرد . در آن مـوقع هنوز بغداد فتح نشده بود و خلیفه عباسـی را نکشته بودند وقتی پدرم به حضور هلاکو رفت به او گفت : چطور با من به مکاتبه پرداختیـد و چگونه به ملاقات من آمـدی پیش از آنکه بـدانی کار من و خلیفه بکجا می کشـد ؟ ، از کجا اطمینان پیدا کردید که کار من وخلیفه به صـلح نیانجامـد و من از او در نمی گـذرم ؟ پـدرم در جواب گفت : اقدام ما بنوشـتن نامه و آمدن من به حضور شـما بر اساس روایتی است که از حضـرت امیرالمؤ منین علی بن ابیطالب علیه السلام به ما رسیده است : قال فی خطبهٍ : الزوراء و ما ادریک ما الزّوراء ارض ذات اثل یشـتدّ فیه البیان و تکثر فیه السّـکان . . . والویلُ والعَویلُ لاَهْلِ الزَّوْراءِ مِنْ سَـطَواتِ التُّرْکِ وَهُمْ قَوْمٌ صِـغارُ الْحَـدَقِ وُجُوهُهُمْ کَالْمِجانِّ الْمُطوقِدِ لباسـهم الحدید جرد مرد یقدمهم ملک یاءتی من حیث بداء ملکهم جهوری الصّوت قوی الصّوله عـالی الهمه لاـیمر بمـدینه الافتحهـا ولا ترفع علیه رایه الانکسـها الویل لمن ناواه فلا یزال کـذلک حتی یظفر .

علی علیه السـلام در خطبه زوراء فرموده است : چه میـدانی زورا چیست : سـرزمین وسـیعی است که در آن بناهـای محکم پایه گذاری می شود مردم بسیاری در آن مسکن می گزینند ، رؤ سا و ثروت اندوزان در آن اقامت می کنند

، بنی عباس آنجا را مقرّ خود و جایگاه ثروتهای خویش قرار می دهند .

زوراء برای بنی العباس خانه بازی ولهواست . آنجا مرکز ستم ستمکاران و کانون ترس های دهشت زا است . جای پیشوایان گناهکار وامراء فاسق و فرمان روایان خائن است و جمعی از فرزندان فارس و روم آنان را خدمت می کنند ، در چنین محیط تیره و گناه آلوده و در آن شرائط ننگین و شرم آور ، اندوه عمومی و گریه های طولانی وشرور و بدبختی دامنگیر مردم زوراء می شود و گرفتار هجوم اجانب نیرومند می گردند اینان ملّتی هستند که حدقه چشمان آنها کوچك است صورتهای آنان مانند سپر طوق شده ولباسشان زره آهنین است . سیمای جوانی دارند و پیشاپیش آنها فرمانروائی است که از سرزمین اصلی خود آماده است . او صدائی بلند وسطوتی نیرومند و همتی عالی دارد . به هیچ شهری نمی گذرد مگر پس از فتح آن وهیچ پرچمی در مقابلش بر افراشته نمی شود مگر آنکه سرنگونش می سازد . بلا و عذاب بزرگ برای کسی است که به مخالفتش برخیزد . او همچنین صاحب قدرت و نیرو است تا پیروزی نهائی نصیبش گردد .

پدر علامه پس از قرائت خطبه به هلاکو گفت : امام ما علیه السلام اوصافی را در خطبه ذکر کرده که ما همه آن اوصاف را در شما می بینیم و به پیروزی شما اطمینان داریم ، به همین جهت نامه نوشتیم و من به حضور شما آمدم . هلاکو اندیشه و فکر آنان را به حسن قبول تلقی کرد و فرمانی به نام پدر علامّه نوشت

و در آن فرمان مردم حلّه را مورد عنایت مخصوص خود قرار داد .

طولی نکشید که هلاکو بغداد را فتح کرد و (معتصم) خلیفه عباسی را به قتل رسانید . بطوری که دائره المعارف بستانی نقل نموده در آن حادثه متجاوز از دو ملیون نفر هلاک شدند ، اموال فراوانی به غارت رفت و خانه های بسیار طعمه حریق شد ، و سرانجام آشکار گردید که آقایان علماء حلّه خطبه علی علیه السلام را بخوبی فهمیده و به درستی آن را با هلاکو لشکریانش تطبیق نموده بودند .

تشخیص صحیح و اقدام بموقع ایشان جان مردم حله و کوفه و نجف و کربلا را از مرگ قطعی نجات داد و از کشتار دسته جمعی آنان جلوگیری نمود .

محکوم شدن قاضی مدرس

درباره لقب (مفید) (ابن شهر آشوب) رحمت اللّه علیه در (معالم العلماء) در ترجمه شیخ مفید گفته : این لقب را (صاحب الامر) علیه السلام به شیخ مفید داد چنانچه (محدث قمی) در (فوائد الرضویه) فرموده : در توقیع شریف (حضرت بقیه اللّه) علیه السلام مرقوم است : (للشیخ السّدید والمولی الرشید الشیخ المفید) .

اما بنابرآنچه در میان مردم مشهور است و چنانچه در کتابهای (سرائر) و (مجالس المؤ منین) ودیگران نوشته اند (قاضی عبدالجبار معتزلی) در بغداد در مجلس درس نشسته بود و ائمه فریقین (شیعه و سنی) همه حاضر بودند . شیخ مفید که مجتهد شیعه بود و قاضی نام او را شنیده بود ولی او را ندیده بود در

مجلس درس حاضر شد و در محلّ کفش کن مجلس نشست و بعد از لحظه ای خطاب به قاضی کرده گفت : اگر اجازه بدهید از علماء سؤ الی دارم .

قاضی گفت : بپرسید . گفت : آن خبر که طایفه شیعه روایت می کنند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر درباره علی علیه السلام فرموده : (من کنت مولاه فعلی مولاه) صحیح است یا شیعه آن را ساخته است ؟ قاضی گفت : خبر صحیح است .

شیخ گفت : پس این خلافها وخصومت ها چیست ؟ قاضی گفت : ای برادر این خبر روایت است ولی خلافت ابابکر درایت است . آدم عاقل درایت را برای روایت ترک نمی کند .

شیخ دوباره پرسید : چه می گوئید درباره خبری که از پیغمبر است که فرمود : (یا علی حربک حربی و سلمک سلمی) یعنی یا علی جنگ با تو جنگ با من است و صلح با تو صلح با من است آیا این خبر صحیح است ؟

قاضی گفت : ای برادر آنها که با علی جنگیدند بعداً توبه کردند .

شیخ فرمود : ای قاضی جنگ با علی علیه السلام درایت است ولی توبه کردن آنان روایت است . و به قول شما روایت در مقابل درایت اعتبار ندارد . قاضی نتوانست جواب بدهد مدتی سر به زیر انداخت بعد گفت : تو که هستی ؟

شیخ گفت : من محمد بن محمد بن نعمان حارثی) هستم . قاضی برخاست و دست شیخ را گرفت و در جای خود نشاند و گفت : (انت المفید

حقّاً) علماء را خوش نیامد . قاضی گفت : این مرد مرا الزام کرد ، اگر شما جواب او را میدانید بگوئید . همه ساکت ماندند . (۱۱)

سیزده نفر با یک زن ازدواج کردند

مرحوم (میرزای بزرگ شیرازی رحمه الله) موقعی که شخصی از کشوری به حضورش می آمد از تمام جهات و خصوصیات آن کشور سؤ ال می کرد . روزی عده ای از یک کشور دوردست به حضور او آمدند آن مرحوم از اقتصاد آن کشور و آن شهر سؤ ال نمودند ، یکی از آنها گفت : (ما آن قدر فقیریم که ما سیزده نفریم و یک زن داریم !)

میرزا گفت : چه گفتی ؟ !

آن مرد باز کلامش را تکرار نمود که : ما سیزده نفریم و یک زن داریم ، که این زن هر شبی نزد یکی از ما می ماند .

(مرحوم میرزا بسیار ناراحت شده فرمود : مگر نمی دانید زن حق نداد ، بیش از یک شوهر داشته باشد ؟

گفتند : نمی دانیم .

میرزا فرمود : مگر در شهر شما عالم نیست ؟

گفتند : خیر ، میرزا دستور داد که بعضی از آنها در شهر سامراء بمانند برای تحصیل علم و یادگرفتن احکام حلال و حرام . و فرمود : هر کدام آمادگی دارید که بمانید برای تحصیل علم من زندگی او را تاءمین می کنم) هم اکنون عده ای از اهل آن شهر در نجف و کربلا و قم مشغول به تحصیل می باشند . (۱۲)

از برکت آن عالم فرج نزدیک شد

مرحوم (مجلسی) از (حضرت امام زین العابدین) علیه السلام از (حضرت رسول صلی الله علیه و آله) نقل می کند که آن حضرت فرمودند : (حضرت یوسف علیه السلام) در وقت رحلت خود به اهلبیت و شیعیان خویش تذکر

داد که (بعد از من شـما مبتلا به ظلم خواهید گردید به نحوی که بچه های شما را سر می برند و زنان آبستن شما را شکم پاره می کنند وفَرَجِ شما به دست کسی است که گندم گون و بلند بالا واز اولاد (لاوی) پسر یعقوب است) .

هنگامی که حضـرت یوسف از دنیا رفت مردم بنی اسرائیل مبتلا به ظلم فرعون گشتند که بچه های آنها را سر می برید و شکم زنـان آبسـتن را پـاره می کرد و آنهـا به ظلم او صبر می کردنـد تـا این که ظلم فرعون بر آنهـا زیاد گردیـد به نحوی که دیگر نتوانستند تحمل کنند ، به خدمت عالمی که در کوه زندگی می کرد رسیدند و از ظلم فرعون شکایت نمودند .

آن عالم آنها را امر به صبر می کرد تا این که آنها بی اختیار صدا به گریه بلند نمودند و گفتند : در حدود چهارصد سال است که مـا مبتلاـ به ظلم و شـکنجه می باشـیم و هر وقت حضور تو شـکایت نمودیم به غیر از امر به صـبر و مژده آن که خداونـد ما کسـی را که ما را از ظلم نجات خواهد داد می رساند ، از تو چیزی نشـنیده ایم آیا هنوز وقت آن نرسـیده که خداوند به فضـل خود ما را از ظلم نجات دهد و آن کسی را که به انتظار او به سر می بریم به ما برساند .

آن عالم هم به حال آنها متاءثر گردید و در حق آنها دعا کرد و از خداوند برای آنها فرج خواست ، ناگاه صدایی به گوش

آن عالم رسید ؟ که من چهل سال دیگر فرج را می رسانم ، آن عالم خبر وحی رسیده را به آنها دادم آنها حمد الهی را به جا آوردند و از خداوند تشکر نمودند به آن عالم وحی رسید که در اثر آن که بندگان من از شنیدن مژده فرج خوشنود شدند و حمد مرا به جای آوردند من ده سال فرج آنها را جلو انداختم و سی سال دیگر ، از برای آنها فرج می رسانم .

آنها از این مژده زیادتر خدا را شکر کردند و حمد او را به جای آوردند . خطاب شد : به آنها بگو : من فرج را از برای شما بیست سال دیگر قرار دادم ، آنها باز از این مژده حمد الهی را به جا آوردند .

خطاب شد : به آنها بگو : من فرج شما را در ده سال دیگر مقرر داشتم ، آنها باز از این مژده حمد الهی را زیادتر به جای آوردند ، خطاب رسید : به بندگان من بگو از جا برخیزید و از آن کسی که من فرج آنها را بدست او قرار داده ام استقبال نمائید .

آنها از این مژده بسیار خرسند گردیدند و حمد الهی را به جای آوردند واز جا برخاستند دیدند از دور کسی می آید و چون شب مهتاب بود دیدند آن کسی که می آید بر حماری سوار است و تمام صفات او مثل همان است که آن عالم از برای آنها بیان نموده بود .

لذا به استقبال او دویدند و دست و پای او را بوسیدند و آن عالم از نام او سؤ

ال کرد : فرمودند : (موسی پسر عمران) ، تا این که اجداد خود را رسانید به (لاوی) پسر یعقوب .

آن عالم فرمود : (ای مردم ! آن کسی که در پی او می گشتید و فرج شما در دست او است این مرد می باشد) . پس حضرت موسی در نزد آنها پیاده شد و آنها را امر به صبر کرد و فرمود : من از طرف خدا ماءمور می باشم که به (مدین بروم و پس از چهل سال دیگر در (مصر) شما را ملاقات خواهم کرد و فرج شما پس از این چهل سال خواهد بود . آنها عرض کردند در این چهل سال صبر خواهیم نمود و کاری که خلاف وظیفه ما باشد از ما صادر نخواهد گردید .

این مذاکرات در بین آنها واقع گردید و حضرت موسی از نظر آنها غائب گردید و پس از چهل سال از طرف خدا ماءمور به دعوت فرعون گردید تا این که آخر الامر او را در دریا غرق نمود و شیعیان خود را بر سریر تخت نشانید . (۱۳)

تأثیر دعای علما

در (روضه الانوار) است به (سلطان ملکشاه) گفتند : (خواجه نظام الملک) در هر سال از خزانه نهصد هزار خلعت به علما وزهاد و عابدان می دهد و از آنها به شما نفعی نیست و به آن مبلغ ، لشکر جراری می توان فراهم نمود .

سلطان این سخن را به خواجه گفت : به این مبلغ می توان لشکری ترتیب داده که ایشان دشمنان را با

شمشیر یک ذرعی و به تیری که رفتنش سیصد ذرع است دفع کنند .

خواجه گفت : (ولی من به این زر برای تو لشکری ترتیب دهم که از اول شب تا صبح دستها را به دعا بلند کنند به درگاه خداوند که شمشیر همت به ابر برسانند و تیر دعا از هفت آسمان گذرانند و لشکر ، و من و تو در پناه ایشانیم) ، سلطان گریه کرد و او را تحسین نمود . (۱۴)

چهار درهم

(منصور بن عمار) از معروفین وعاظ بود روزی در منبر بود شخصی از حاضرین برخاست و گفت : برای رضای خدای متعال مرا چهار درهم احسان کنید . واعظ مزبور گفت : هر کس چهار درهم به این فقیر بدهد من چهار دعا برایش می کنم شخصی که غلام یهودی بود جلو آمد و چهار درهم را داد به واعظ و گفت :

چهار دعا برای من بکن . اول : آن که خدا مرا آزاد کند . دوم : آن که مرا غنی کند . سوم : آن که مرا بیامرزد . چهارم : آن که اسلام را به آقای من روزی فرمایـد) . و آن عالم دعای چهارگانه را در حق او به جای آورد ، وقتی غلام به نزد آقایش آمد پرسید : چرا دیر کردی ؟ گفت : در مجلس وعظ منصور بن عمار بودم چهار درهم در آن مجلس تصدق دادم و (چهار دعا خواستم . اول آزادی خودم را ، یهودی گفت : انت حر ، تو آزادی . دعای دوم : بی نیازی . یهودی گفت

: چهار هزار درهم به تو می دهم ، گفت : دعای سوم : اسلام ترا خواستم . یهودی گفت : اشهد ان لا اله الا اللّه واشهد ان محمد رسول اللّه) . غلام گفت : دعای چهارم آمرزش ترا و خودم را خواستم . یهودی گفت : این در قدرت من نیست . شب در خواب دید گوینده ای گفت : (انت فعلت ما فی قدرتک و انا افعل ما فی قدرتی قد غفرت لک و للعبد وللواعظ و للحاضرین اجمعین) .

(تو آنچه را که در قدرتت بود انجام دادی ومن هم آنچه در قدرتم هست انجام می دهم ومن تو وغلامت وواعظ وهمه حاضرین را بخشیدم .) (۱۵)

مجتهد وفرمان بسیج

یکی دیگر از خدمات مهم روحانیت به اجتماع حفظ استقلال کشور اسلامی وایجاد سد دفاعی است که در برابر اجانب و بیگانگان ایجاد می نماید ؛ یعنی ، عملی که شاید یک ارتش مجهز از انجام آن عاجز باشد یک روحانی بزرگ و پیشوای دینی آن را به بهترین وجه انجام می دهد به عنوان نمونه :

در یکی از سفرهای اروپا که ناصر الدین شاه به انگلستان رفته بود ملکه آن روز (الیزابت) دستور داد تا ارتش انگلیس در روز معینی در حضور شاه ایران رژه بروند تا شاه ایران ارتش و نیروی نظامی دولت انگلیس را از نزدیک ببیند و پیش از پیش مرعوب آن واقع شود . ارتش انگلستان در روزی که از طرف ملکه تعیین شده بود با تمام ساز و برگ نظامی در حضور ملکه انگلستان و ناصر الدین شاه رژه رفت

پس از پایان رژه ملکه (الیزابت) برای آن که بداند قدرت ارتش انگلیس تا چه حد در روحیه شاه ایران مؤ ثر واقع شده از ناصرالدین شاه پرسید :

ارتش ما چگونه بود ناصر الدین شاه جواب داد بسیار نیرومند و مجهز بود . سپس ملکه با پوزخندی از شاه ایران پرسید که ارتش شما در ایران چگونه است و قوای نظامی شما در چه حدی است ؟

(اتابک اعظم) که در حضور شاه ایران و ملکه (الیزابت) ایستاده بود ، می گوید : من خود فکر کردم که شاه ایران در پاسخ ملکه انگلیس چه خواهد گفت ؛ زیرا اگر حقیقت امر را اظهار نماید آبروی ملت ایران می رود ودر برابر ملکه انگلیس و اطرافیانش به خطر خواهد افتاد ، چون ارتش ما در برابر ارتش انگلیس بسیار ناچیز است و اگر در پاسخ خلاف واقع سخن گفته و به دروغ لاف بزند آنها از تمام تشکیلات کشور ما مطلع و آگاه هستند .

ولی ناگاه دیدم که ناصر الدین شاه پاسخ عجیبی داد که ملکه انگلستان واطرافیان او را به حیرت انداخت ؛ زیرا در جواب ملکه گفت :

(ما در ایران یک عدد معینی نظامی و ارتش داریم که فقط به منظور حفظ انتظامات داخله کشور است ، اما اگر روزی مملکت ما مورد تهاجم و تجاوز یک دولت بیگانه واقع شود در آن روز پیشوای روحانی و مذهبی مسلمین دستور دفاع از مملکت را صادر می کند و اگر چنین دستوری از طرف او صادر گردد تمام افراد کشور از زن و مرد و بزرگ و کوچک

سر باز و نظامی هستند و برای دفاع از کشور بر می خیزند ، حتی در آن روز من که پادشاه کشورم مانند یکی از سربازان باید به حکم وظیفه مذهبی در جبهه جنگ به دفاع مشغول گردم .)

این پاسخ ناصر الدین شاه آنچنان اثر عمیقی در ملکه انگلستان و اطرافیان او بخشید که ناچار آنها را واداشت تا با تمام قوا برای درهم شکستن این نیروی عجیب مذهبی ؛ یعنی ، قدرت روحانیت مبارزه کرده و آن را نابود سازد؛ زیرا بدیهی است که با وجود چنین نیروی خارق العاده آنها نمی توانند مقاصد شوم نیات پلید خود را با دست عمال خود درباره کشورهای اسلامی عملی کرده و تمام هستی و ثروتهای خداداد مردم مسلمان را به یغما ببرند ، مخصوصاً این موضوع را در مورد تحریم تنباکو به وسیله مرحوم (آیت اللّه شیرازی بزرگ) امتحان کردند .

آخوند ملا حسین قلی مردی را توبه داد

مرحوم حاج (میرزا جواد آقای ملکی) تبریزی در یکی از نوشته هایش درباره استاد بزرگوارش مرحوم آخوند (ملا حسینقلی) همدانی که از اعجوبه های اهل معنی بوده ، می نویسد : (که یک آقایی آمد پیش مرحوم آخوند و مرحوم آخوند او را توبه داد . چهل و هشت ساعت بعد وقتی آمد ما او را نشناختیم ، آن چنان عوض شده بود ، از نظر چهره و قیافه که ما باور نمی کردیم که این همان آدم چهل و هشت ساعت پیش است .) (۱۶)

جوان لامذهبی متدین و صاحب مقام شد

(علامه طباطبایی) رحمه الله علیه می گوید : یکی از دوستان چنین نقل کرد که در ماشین نشسته بودیم از ایران به سفر کربلای معلا حرکت می کردیم در نزدیکی صندلی من جوانی ریش تراشیده و فرنگی مآب نشسته بود به این جهت سخنی بین من و او رد و بدل نمی شد .

ناگهان صدای این جوان یک دفعه به زاری و گریه بلند شد . بسیار تعجب کردم پرسیدم ؛ سبب گریه چیست ؟

گفت : (اگر به شما نگویم به چه کسی بگویم من مهندس راه و ساختمان هستم از دوران کودکی تربیت من طوری بود که لامذهب بار آمده و طبیعی بودم و مبداء و معاد را قبول نداشتم فقط در دل خود محبتی به مردم دیندار احساس می کردم خواه مسلمان باشند یا مسیحی یا یهودی ، شبی در محفل دوستان که بسیاری از آنها بهایی بودند حاضر شدم و تا ساعتی چند به لهو و لعب و رقص و مانند آنها اشتغال داشتم پس

از گذشت زمانی در خود احساس شرمندگی نمودم و از کارهای خودم خیلی نادم بودم و بدم آمد . ناچار از اطاق خارج شده به طبقه بالا رفتم و در آنجا مـدتی گریه کردم ناچار از اطاق خارج شـده به طبقه بالا رفتم و در آنجا مدتی گریه کردم و چنین گفتم :

ای آن که اگر خدایی هست آن تو هستی ، مرا دریاب !

پس از لحظه ای پایین آمـدم شب به پایان رسـید و ما از هم جـدا شـدیم فردای آن شب اتفاقاً رئیس قطار و چند نفر از بزرگان برای ماءموریت فنی خود عازم مسافرت به مقصـدی بودیم ، ناگهان دیدم از دور سـیدی نورانی نزدیک من آمده به من سـلام کرد و فرمود : با شما کاری دارم ، وعده کردم فردا بعد از ظهر با او دیدار کنم .

اتفاقاً پس از رفتن او بعضـی گفتنـد : این بزرگوار است چرا با بی اعتنایی جواب سـلام او را دادی ؟ چون وقتی آن سـید به من سلام کرد گمان کردم او احتیاجی دارد و برای این منظور این جا پیش من آمـده است . از روی تصادف رئیس قطار فرمان داد که فردا بعد از ظهر که کاملا تطبیق با همان وقت معهود می کرد باید فلان مکان بوده و دستوراتی داد که باید عمل کنم .

من با خود گفتم بنابراین نمی توانم به دیـدن این سـید بروم فردا وقتی که زمان کار محوله رئیس قطار نزدیک می شد در خود احساس کسالت کردم کم کم دچار تب شدیدی شدم به طوری که بستری شدم پزشک برای من آوردند و طبعاً از

رفتن به ماءموریت معذور گردیدم پس از آن که فرستاده رئیس قطار بیرون رفت دیدم تب فرو نشست و حالم عادی شد خود را کاملاً خوب و سرحال دیدم ، دانستم باید در این میان سری باشد ازاین رو برخاسته به منزل آن سید رفتم به مجرد آن که نزد او نشستم فوراً یک دوره اصول اعتقادی با دلیل و برهان برایم گفت ، به طوری که من ایمان آوردم ، سپس دستوراتی به من داده فرمود : فردا نیز بیا؛ چند روزی همچنان نزد او رفتم . هنگامی که پیش روی او می نشستم هر حادثه ای که برای من رخ داده بود بدون ذره ای کم و بیش حکایت می کرد . و از افکار و نیت شخصی من که احدی جز من بر آنها اطلاع نداشت بیان می نمود . مدتی گذشت تا آن که شبی از روی ناچاری در مجلس دوستان شرکت کردم و مجبور شدم قمار بازی کنم ، فردا هنگامی که خدمت او رسیدم فوراً فرمود : آیا حیا نکردی که این گناه کبیره را مرتکب شدی ؟

اشک ندامت از دیدگان من سرازیر شده گفتم : غلط کردم ، توبه کردم ، فرمود : غسل کن و توبه کن دیگر چنین عملی را انجام مده . سپس دستوراتی دیگر فرمود خلاصه ، به طور کلی رشته کارم را عوض کرد و برنامه زندگی مرا تغییر داد؛ چون این قضیه در زنجان اتفاق افتاد وبعداً خواستم به تهران حرکت کنم . امر فرمود که بعضی از علما را در تهران زیارت کنم و بالاخره ماءمور شدم که برای زیارت اعتاب

عالیات مسافرت کنم این سفر سفری است که به امر آن سید بزرگوار انجام می دهم .

دوست ما گفت : در نزدیکیهای عراق دوباره دیدم ناگهان صدای او به گریه بلند شد ، سبب را پرسیدم ، گفت : الان وارد خاک عراق شدیم ، چون حضرت ابا عبدالله علیه السلام به من خیر مقدم فرمودند) . (۱۷)

منظور آن که اگر کسی واقعاً از روی صدق و صفا قدم در راه نهد واز صمیم دل هدایت خود را از خداوند طلب نماید موفق به هدایت خواهد شد اگر چه در امر توحید نیز شک داشته باشد .

از نوازندگی به بندگی خدا برگشت

یکی از گویندگان مذهبی می گفت : به همراه عده ای از وعاظ به سوی شهری می رفتیم یکی از وعاظ به راننده ماشین که جوانی بود پرخاش کرد ، اما راننده جوان هیچ گونه عکس العملی نشان نداد و به سکوت مؤ دبانه گذراند ، وقتی به مقصد رسیدیم من به جای دوست واعظم از راننده عذرخواهی کردم ، راننده گفت : من با خودم عهد کرده ام به آقایان علما مخصوصاً گویندگان مذهبی احترام کنم هر چند از ناحیه آنها ناراحتی ببینم ، آنگاه سرگذشت خود را این طور تعریف کرد؛

من یک نوازنده ومطرب بودم و مرتکب هر گونه گناه و آلودگی می شدم و اصلا با دین و نماز و روزه رابطه ای نداشتم تا اینکه ایام (عاشورا) و عزاداری امام حسین علیه السلام رسید شب (تاسوعا) خانواده من همه به مسجد رفتند من در خانه تنها بودم حوصله ام سر آمد بلند شدم بی اختیار به طرف

مسجد آمدم ، واعظی در منبر موعظه می کرد نشستم در گوشه ای گوش دادم حرفهای او مرا منقلب کرد مخصوصاً موقعی که به ذکر مصیبت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام رسید آن شعر عربی را از زبان حضرت نقل کرد در موقعی که دست راست آن بزرگوار را قطع کردند فرمود :

واللّه ان قطعتموا یمینی

انی احامی ابداً عن دینی

یعنی : به خداوند قسم اگر چه قطع کردید دست راست مرا من تا ابد از دین خودم حمایت می کنم و دست از یاری دینم بر نمی دارم .

این کلام مرا تکان داد و منقلب شدم و اندکی فکر کردم با خود گفتم : ابوالفضل علیه السلام از دین خود آن قدر حمایت کرد که شهید شد ، آیا من برای دین خود چه کرده ام ، در حالی که خود را علاقه مند به ابوالفضل می دانم ، اما دین خود را ویران کرده ام ! ؟

اینجا بود که به خود آمده در همان مجلس توبه کردم آمدم منزل تمامی وسائل و آلات و اسباب معصیت را هر چه داشتم خُرد کرده و بیرون ریختم ، رفتم به دنبال رانندگی ، خداوند هم یاریم کرده وضع زندگیم بسیار خوب است اگر با آن شغل در میان مسلمانان احترامی و آبرویی نداشتم ولی اکنون در میان برادران و همسایگان دارای احترام و عزت بوده و به مسائل دینی سخت پایبندم و این از برکت ارشاد و هدایت و گفتار آن عالم است من نوکر همه شما هستم . (۱۸)

مسلمان شدن یک قریه بودایی

یکی از تجار آفریقا که اکنون مردی دانشمند است به نام (محمد شریف

دیوجی) برنامه اش این است که هر سال دهه (عاشورا) به طور رایگان برای تبلیغ و برگزاری مراسم عزاداران امام حسین علیه السلام به یکی از قریه های آفریقا می رود او برای من (سید محمد شیرازی) تعریف کرد : (وقتی در آفریقا به یکی از قریه ها وارد شدم که واعظ و خطیب نداشت من آمادگی خود را برای سخنرانی اعلام کردم ، اهل قریه هم خیلی خوشحال شدند .

وقت نماز رسید اما هر چه گوش دادم صدای اذان نشنیدم بعد به خانه ای که سیاه پوش بود و جمعیت زیادی برای عزاداران موج می زد وارد شدم و به یکی از افراد مجلس گفتم : چرا در محل شما صدای اذان شنیده نمی شود ؟

جواب داد اذان چیست ؟ گفتم : اذان برای نماز .

گفت : نماز چیست ؟

گفتم : شما چه مذهبی دارید ؟

جواب داد ما بودائی هستیم .

گفتم : پس چرا برای امام حسین عزاداری می کنید ؟ گفتند : ما از گذشتگان خود پیروی می کنیم چون آنها همیشه عزاداری امام حسین را بر پا می کردند .

پس من بالای منبر رفتم و گفتم : ای مردم ! امام حسین به قریه شما آمده ولی جد حسین و پدر حسین و دین حیسن به قریه شما نیامده است ، پس بیایید حسین علیه السلام را واسطه قرار بدهیم تا دین و جدّ او هم بیایند از آن روز مشغول بیان احکام و عقاید حقه اسلام و هدف مقدس حسین علیه السلام شدم واسلام را به آنها معرفی کردم ، هنوز دهه عاشورا تمام نشده

بود که همه اهل قریه از کوچک و بزرگ و فقیر و غنی مسلمان و شیعه شدند .) (۱۹)

احمد بن داوود در دربار مأمون

(احمـد بن داوود) در علم (فقه) و (کلام) و (ادبیات) سرآمد دانایان وعلماء عصر خود بود چون در سال ۲۰۴ ه ق (ماءموران) به بغداد آمد ، به (یحیی بن اکثم) قاضی گفت : چند تن از فضلای معاصر را در نظر بگیر و انتخاب کن که مصاحب و همنشین من باشند ، یحیی بیست تن را در نظر گرفت ؛ که ابن ابی داود هم از آنها بود . ماءمون گفت : این عده زیاد است ، یحیی ده تن از آنها را انتخاب کرد .

ماءمون گفت : پنج تن را انتخاب کن ، یحیی ده تن از آنها را انتخاب کرد که ابن داود از آنها بود خلیفه پس از آنکه به مراتب عقل و فضل و علم احمد پی برد ، به برادرش (معتصم) وصیت کرد که پس از من احمد را از دست مده و از راءی او در کارهای ظاهر و باطن خود سر مپیچ ؛ بنابراین معتصم در زمان خود او را قاضی القضات و یحیی را معزول نمود .

احمد بن ابی داود به اندازه ای در وجود معتصم نفوذ داشت و دخیل کارهای او و محرم بود که بارها از روی خوش نفسی و قانون شناسی از اجرای اوامر و احکام ناروای معتصم جلوگیری کرد .

(ابن خلکان) می گوید : مردی را پیش معتصم آوردند نخست او را عتاب کرد

سپس امر کرد سفره خون (نطع) را گسترده تا سر او را ببرند احمد بن ابی داود گفت : یا امیر ! حجت برای کشتن این مرد تمام نیست در کشتن او شتاب مکن ؛ زیرا که مظلوم است . معتصم تاءمل کرد . ابن ابی داود می گوید : در آن حال من از نگاهداری بول در زحمت و فشار بودم ، لیکن دیدم اگر آنی غفلت کنم و غیبت نمایم آن بیچاره را خواهند کشت . ناچار حرکت نکردم ولی لباسهای خود را زیر پا جمع کردم و خود را از آن زحمت و رنج خلاص دادم و آن مرد از خطر مرگ رهایی یافت و سفره را برچیدند . برخواستم که بروم خلیفه گفت : مگر به روی آب نشسته بودی چرا لباسهایت تر شده ؟ !

ماجرا را گفتم معتصم خندیده گفت : احسنت بارك اللّه علیك ؛ سپس خلعتی با صد هزار درهم به من انعام کرد (۲۰)

عالمی مال مردم را گرفت

یکی از علمای تهران با اتوبوس به یکی از شهرهای اطراف تهران مسافرت می کرد و تصادفاً با جوان ژیگول به ظاهر آراسته ای (که در همان شهری که آن عالم به آنجا مسافرت می کرد ساکن بود و شغل او هم تجارت میوه بود) در یک صندلی نشسته بود ، در بین راه آن جوان از آن عالم می پرسد که (خدمات روحانیت به جامعه چیست ؟)

آن عالم در پاسخ او مقداری صحبت می کند ، در اثنای صحبت باربند اتوبوس پاره می شود جعبه های زیادی که پر از میوه بودند و متعلق

به آن جوان بود که از تهران خریـده و برای فروش به محل خود می برد از بالای اتوبوس به روی زمین افتادنـد ؛ البته پیداسـت که تمام جعبه ها شکسته و میوه ها در وسط بیابان پراکنده شده است .

اتوبوس توقف نمود آن جوان بیچاره که با دیـدن این منظره خود را باخته بود و گویا تمام سـرمایه کارش همان میوه ها بوده ، فوراً از ماشـین پیاده شـد تا میوه ها را جمع آوری کنـد ولی آن همه میوه که در آن بیابان پراکنـده شده بود حداقل نصف روز وقت لازم دارد که تا یک نفر بتوانـد آنها را جمع آوری کند اما در عین حال آنچه که آن جوان را شدیداً متاءثر کرده بود این بود که دید مسافرین اتوبوس از زن ومرد برای خوردن آن میوه ها مثل ملخهای گرسـنه هجوم آوردند و آنچه آن جوان بیچاره فریاد زد که بر من ترحم کنید این میوه ها تمام هستی و سرمایه من است ، ابداً در مسافرین اثر نکرد .

آن عـالم و دانشـمند با دیـدن این منظره از ماشـین پیاده شـد و با عجله خود را به جلو جمعیت رسانیـد و با صـدای رسا ، رو به مسـافرین کرده فریـاد زد؛ مردم شـما مسـلمانید خوردن این مـال حرام است بـا خوردن این میوه ها این جوان را از هستی ساقط نکنید از خدا شرم نمایید و از روز حساب و قیامت بترسید .

خلاصه آن مرد عالم پس از آنکه مختصـری آثار شوم خوردن مال حرام را از نظر دین مقـدس اسـلام بیان نمود مسافرین را از آن عمل منصرف کرد و

همگی با کمال شرمندگی به عقب برگشتند ، آن مرد عالم فریاد زد مردم خدمت به مسلمان نزد خداوند اجر و ثواب دارد ، که کمتر عمل مستحبی از نظر ارزش به پایه آن می رسد ، بیایید برای خدا همگی به این جوان کمک کنید و میوه های پراکنده او را از بیابان جمع آوری کنیم .

به دنبال این سخن تمام مسافرین با کمال مراقبت مشغول جمع آوری میوه های پراکنده شدند و پس از چند دقیقه تمام میوه ها جمع آوری گردید و در میان جعبه ها پر شد و در جعبه ها را بستند و به روی اتوبوس قرار دادند سپس مسافرین هر کس روی صندلی خود قرار گرفته ماشین حرکت کرد .

پس از مقداری راه پیمودن آن عالم روحانی به جوانی که صاحب میوه بود و در کنار همان عالم نشسته بود ، رو کرد و گفت : (رفیق یک قسمت از خدمات روحانیت به اجتماع از همین قبیل است که الان مشاهده کردی که نه تنها این جانب مسافرین را از خوردن میوه ها منصرف کردم بلکه آنها را واداشتم تا در جمع آوری آن هم به شما کمک کنند) ، آن جوان با شنیدن این سخن از سؤ ال و پرسش قبلی پشیمان شد واز عمل آن مرد عالم صمیمانه تشکر کرد . (۲۱)

محمد بن مسلم و قاضی ابن ابی لیلی

روزی دو نفر برای طرح دعوا وحل اختلاف نزد (ابن ابی لیلی) قاضی معروف آمدند ، یکی از آنها دیگری را نشان داده و گفت : این مرد کنیزی به من فروخته است که پاهایش فاقد مو می باشد

ومن گمان می کنم از روز اول بدن او مو نداشته است و این موضوع مرا نگران کرده است . آیا این عیب است و من می توانم بخاطر آن معامله را فسخ کنم ؟

(ابن ابی لیلی) که تا آن موقع با چنین مساءله ای روبرو نشده بود و حکم آن را نمی دانست بهانه ای پیش کشیده گفت : مهم نیست مردم معمولاً موهای بدن را برای پاکیز گی و نظافت می گیرند بنابراین عاملی برای ناراحتی شما وجود ندارد .

مدعی که احتمال می داد آقای قاضی از حکم اصلی مساءله بی خبر است و به همین جهت طفره می رود ، گفت : من کار با این حرفها ندارم بالاخره این موضوع عیب محسوب می شود یا نه ؟ و اگر عیب است ، بفرمائید ، وگرنه مرخص می شوم .

در این موقع قاضی دست خود را روی شکم گذارده گفت : فعلا دچار درد شدم اجازه بفرمائید لحظه ای دیگر بر می گردم . بلافاصله از جا حرکت نمود از در دیگری بیرون رفت و خود را به عالم بزرگوار (محمد بن مسلم) رساند و گفت : راءی امام درباره چنین مساءله چیست ؟

محمد بن مسلم گفت : عین این مساءله را نمی دانم ولی از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود : (هر چیز طبیعی که کم یا زیاد شود عیب محسوب می شود .) ابن ابی لیلی گفت : همین بس است . و بی درنگ به محکمه برگشت وبه طرفین شکایت اعلام کرد که اگر مشتری مایل باشد می تواند معامله را به

واسطه عیبی که در کنیز است فسخ نماید . (۲۲)

محمد بن مسلم با توجه به شخصیت ارزنده علمی و معنوی که داشت ، فوق العاده مورد توجه و علاقه پیشوای ششم بود و همواره از حمایت و پشتیبانی کامل آن امام بزرگ برخوردار بود .

روزی به امام صادق علیه السلام گزارش رسید که (ابن ابی لیلی) در یک جریان قضائی شهادت محمد بن مسلم را رد نموده است و گواهی او را نپذیرفته است .

این موضوع برای امام گران آمد و سخت ناراحت شد (ابوکهمش) می گوید : به محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم ، فرمود : شنیده ام محمد ابن مسلم نزد ابن ابی لیلی شهادت داده واو شهادت محمد بن مسلم را رد کرده است ؟

گفتم : بلی . فرمود : وقتی که به کوفه رفتی نزد ابن ابی لیلی برو و بگو سه مساءله از تو می پرسم پاسخ آنها را از تو می خواهم ولی به شرط آن که جواب مساءله را با قیاس ویا نقل از قول فقها و محدثان ندهی . آنگاه سه مساءله زیر را از او بپرس . هنگامی ابن ابی لیلی از پاسخ مسائل عاجز ماند چنین بگو :

جعفر بن محمد می گوید : (به چه علت شهادت شخصی را که به احکام خدا و روش و دستور صلی الله علیه و آله از تو داناتر وعالم است رد کرده ای ؟)

(ابوکهمش) می گوید : وقتی وارد کوفه شدم پیش از آنکه به خانه ام بروم نزد (ابن ابی لیلی) رفتم و

گفتگوی زیر بین من و او رد و بدل شد .

گفتم سه سؤ ال از تو دارم ولی خواهش می کنم پاسخ مرا با قیاس یا از زبان فقها و محدثانند ندهی بلکه راءی و نظر خود را بگو .

سؤ ال اول : بگو راءی شما درباره شخصی که در دو رکعت اول نماز واجب شک کرده است چیست ؟

ابن ابی لیلی مدتی سر به پائین انداخت آنگاه سر بلند کرده گفت : عقیده فقها در این باره گفتم از اول با تو شرط کردم که پاسخ مرا از قول دیگران نقل نکنی گفت : من خودم در این باره چیزی نمی دانم .

گفتم : خیلی خوب پاسخ سؤ ال دوم را بگو؛ کسی که بدن یا لباسش با بول نجس شده ، لباس و بدن خود را چگونه باید بشوید ؟

وی مدتی به فکر فرو رفت و پس از مدتی سر برداشت و گفت : فقهای ما در این باره فرموده اند . . .

گفتم : من با شما شرط کردم قول دیگران را نقل نکنی نظر و راءی خود را بگویی .

گفت : من شخصاً در این باره چیزی نمی دانم .

گفتم : اشکالی ندارد سؤ ال سوم را پاسخ بده ؛ شخصی هنگام (رمی جمره) به جای هفت سنگ شش سنگ زده و سنگ هفتم به هدف اصابت نکرده است تکلیف این شخص چیست ؟

قاضی باز به فکر فرو رفت آنگاه سر برداشت و خواست بگوید فقهای ما . . . گفتم : شرط خود را فراموش مکن . گفت متاءسفانه در این باره چیزی نمی دانم . من که

منتظر چنین جوابی و اعترافی بودم گفتم : (جعفر بن محمد صلی الله علیه و آله به وسیله من به تو پیغام داده که شهادت شخصی را که به احکام خدا و روش و دستور پیامبر از تو داناتر و آگاه تر و عالم تر است چرا رد کرده ای ؟) گفت : کدام شخص ؟

گفتم : محمد بن مسلم .

گفت : شما را به خدا سوگند این سخن جعفر بن محمد است ؟

گفتم : به خدا سوگند این عین سخن جعفر بن محمد صلی الله علیه و آله است .

(ابن ابی لیلی) وقتی این سخن را شنید فردی را به سراغ محمد بن مسلم فرستاد واو را به دادگاه دعوت کرد و پس از ادای مجدد شهادت گواهی او را پذیرفت . (۲۳)

سخنان مهم امام خمینی درباره مجلسی

در اینجا خوانندگان محترم را به شنیدن سخنان بسیار مهم (امام خمینی رحمه الله علیه) در این مورد جلب می کنم : (در امور سیاسی در این صد و چند سال اخیر که نزدیک به زمان ماست و یا مقداری پیشتر برویم می بینیم طایفه ای از علما از مقاماتی گذشته اند و به بعضی از سلاطین متصل شده اند با این که می دیدند مردم با سلاطین مخالفند ولی برای ترویج دیانت ، برای ترویج تشیع اسلامی ، برای ترویج مذهب به سلاطین متصل شدند و آنان را به ترویج مدهب تشیّیع وادار کردند . آنها آخوند درباری نبودند این اشتباهی است که بعضی از نویسندگان ما (اشاره به دکتر علی شریعتی است) می کنند ، این آقایان اهداف

سیاسی داشتند ، اغراض دینی داشتند . به محض این که به گوش کسی خورد مرحوم (مجلسی) رضوان اللّه علیه (محقق کرکی) رضوان اللّه علیه (شیخ بهائی) رضوان اللّه علیه با آنها رابطه داشتند به سراغ آنها می رفتند نباید خیال کنند که این آقایان برای کسب جاه و عزت احتیاج به سلاطین داشتند و می رفتند تا سلطان حسین یا شاه عباس به آنها عنایتی بکنند این حرفها در کار نبوده است اینها گذشت کرده اند مجاهده نفسانی کردند تا بدین وسیله و به دست آنان مذهب را ترویج نمایند ، در محیطی که وقتی از سب حضرت امیر علیه السلام جلوگیری شد در یکی از بلاد ایران تا شش ماه مهلت خواستند که سب بکنند ، در چنین محیطی که سب حضرت امیر علیه السلام رایج بوده واز مذهب تشیع خبری نبوده این آقایان با مجاهده خودشان را پیش مردم طوری کردند که در آن عصر به آنان اشکال داشتند البته از باب نفهمی . در زمان ائمه علیه السلام هم بوده اند از افرادی که برای خدمت به شیعه متصل می شدند به بعضی از مقامات ، مانند علی بن یقطین ، این درباری شدن نیست آدم سازی است (۲۴)) .

از حضرت باقر روایت است : من مشی الی سلطان جائر فامره بتقوی اللّه ووعظه وخوفه کان له مثل اجر الثقلین من الجن والانس و مثل اجورهم .

(کسی که نزد سلطان ظالم رفته و او را دعوت به تقوای الهی کرده و موعظه کند و از قیامت بترساند برای همچون فردی پاداش

جن و انس خواهد بود (۲۵))

خواجه نصیر رحمه الله ومجلسی

(خواجه نصیر) وامثال (نصیر) وقتی در این دستگاهها وارد می شدند نمی رفتند وزارت کنند می رفتند آنها را آدم کنند نمی رفتند که تحت نفوذ آنها قرار بگیرند ، می خواستند آنها را مهار کنند .

خواجه نصیر وقتی که دنبال (هلاکو) رفت خدمت بسیار ارزنده ای کرد؛ چرا که شرکت او برای مهار کردن (هلاکو) و برای کسب قدرت برای خدمت به عالم اسلام بود .

امثال او مانند مرحوم (مجلسی) که در دستگاه صفویه رفتند صفویه را به میان مدرسه و به سوی علم و دانش کشیدند اینها تا اندازه ای که توانستند کار کردند مقصود این است که انسان درست کنیم آنان می گفتند که جنگ کنیم برای کشورگشایی اما سربازان اسلام می گفتند جنگ می کنیم اگر کشته بشویم به نفع ماست واگر بکشیم نیز به نفع ماست . (۲۶))

درباره خلاصی مؤ منی

(سید نعمت اللّه جزائری) گوید : مرحوم مقدس اردبیلی برای کمک به سیدی به شاه طهماسب نامه ای توصیه نوشت و او را در آن نامه بردار خطاب کرد ، شاه دستور داد نامه را بعد از مرگش در کفنش بگذارند که در موقع سؤ ال با نکیر و منکر به همین لقب برادری مقدس احتجاج نماید .

و نیز به خاطر یکی از مقصرین که از ترس عقوبت شاه عباس به حرم مطهر (امیر المؤ منین علیه السلام) پناه برده بود نامه ای به شاه عباس بدین مضمون نوشت (بانی ملک عاریت عباس بداند اگر چه این مرد اول ظالم بوده اکنون مظلوم مینماید

چنانچه از تقصیر او بگذری شاید حق تعالی از پاره ای از تقصیرات تو بگذرد) .

کتبه بنده شاه ولایت احمد اردبیلی .

جواب شاه : به عرض می رساند عباس خدماتی که فرموده بودید به جان منت داشته به تقدیم رسانید امید که این محب را از دعای خیر فراموش نکنند . (۲۷)

کتب کلب آستان علی عباس

آری در اثر توازن علم وعمل میتوان باعلی درجات مراتب سیر و سلوك رسیده و از میوه های علمی و عرفانی بهره برد در حدیث است : من علم و عمل بما علم ورثه اللّه علم ما لم یعلم .

مناظره ابن فهد حلی با اهل سنت

مؤ لف کتاب (روضات الجنات) گفته است : یافتم در بعضی از مصنفات یکی از معاصرین خود که نوشته بود : (احمد بن فهد حلی) مناظره و مباحثه کرد با اهل سنت و جماعت در زمان حکومت (میرزا اسنبد ترکمان) در عراق عرب و چون ابن فهد در مناظره غلبه و پیروزی را بدست آورد و با اقامه دلیل و برهان حقانیت شیعه و بطلان مذهب اهل سنت ، تشیع را اختیار کرد ، میرزا از مذهب تسنن تغییر عقیده داده و مذهب تشیّع را اختیار کرد و خطبه ای به نام حضرت امیر المؤ منین و فرزندان معصومین آن حضرت صلوات اللّه و سلامه علیهم اجمعین خواند . (۲۸)

طاوس یمانی با عبدالملک

آورده اند که (هشام بن عبدالملك) برای انجام مناسک حج روانه مکه شد امر کرد : یکی از صحابه را پیش من بیاورید . گفتند : از صحابه کسی زنده نمانده است .

گفت : از تابعین و پیروان آنها اگر کسی هست بیاورید ، (طاوس یمانی) را خبر کردند ، وقتی طاووس به حضور رسید کفش خود را در کنار بساط خلیفه کند و به امارت به او سلام نکرد ، و به کنیه و القاب او را خطاب نکرد و روبروی او نشست و بطور عادی گفت : هشام حالت چطور است ؟

هشام از رفتار او بسیار خشمناك شد و گفت : به چه جراءت با من چنین رفتار کردی ؟ طاووس گفت : مگر چه کردم ؟

هشام گفت : کفشت را در کنار بساط من کندی و مرا امیرالمؤ منین نگفتی

و به کنیه خطاب نکردی و بطور عادی روبروی من نشسته احوال پرسی کردی .

طاووس گفت : در هر روزی چند مرتبه در پیشگاه خداوند کفش می کنم به من خشم نمی کند . اما ترا امیر المؤ منین خطاب نکردم چون نخواستم دروغ بگویم چون همه مؤ منین به امیر بودن تو راضی نیستند که من تو را امیر المؤ منین گویم ، اما به کنیه نام بردن ، چون دیدم خداوند در قرآن دوستانش را با نام خوانده چون داود ، موسی ، عیسی ، ابراهیم ، محمد . . . ولی دشمنش را با کنیه نام برده چون (تبّت یدا ابی لهب) اما اینکه من در مقابل تو نشستم و نایستادم چون از امیرالمؤ منین علی علیه السلام روایت کرده اند که : هرگاه بخواهی بدانی که اهل دوزخ کیانند نگاه کن به اشخاصی که خود نشسته اند و گروهی در اطراف ایشان ایستاده اند .

هشام گفت : مرا موعظه کن . گفت : در دوزخ مارها و عقربهائی میباشند مانند کوه . امیری را که با رعیت به عدالت رفتار نکند می گزند .

طاووس بعد از این سخنان پندآمیز برخاست و رفت . (۲۹)

شیخ ابوالحسن نوری خمهای شراب معتضد را شکست

(محقق سبزواری) در حالات (شیخ ابوالحسن نوری) گفته است : او منزوی و گوشه نشین بود و اگر منکری را می دید از آن جلوگیری می کرد و اگر چه بیم کشتن در آن باشد . روزی برای وضو و طهارت کنار دجله رفت زورقی دید که در آن سی خم سر به مهر بود که به آنها نوشته

بود لطف شیخ ، بسیار تعجب کرد از ملاح پرسید در این خمها چه باشد ؟ ملاح گفت : فضولی نکن در این خمها شراب است که به جهت تشریفات مجلس خلیفه آورده اند ، شیخ چوبی که در زورق بود برداشت و همه آن خمها را شکست . ملاح به داد و فریاد آمد و ماءمورین را خبر کرد ، شیخ را گرفتند و نزد (معتضد) که خلیفه ای بسیار بیرحم و شمشیرش همیشه پیش از سخنش بود بردند ، مردم بغداد از بردن شیخ غمناک شدند . معتضد به شیخ بانگ زد : (تو به چه جراءت و به امر کی این گستاخی را کردی ؟)

شیخ گفت : (من به امر خداوند این کار را کردم و به امر آنکه ترا پادشاهی داده آقای پادشاه این گونه اعمال رعیت را وادار به ارتکاب این گونه منکرات می کند و گناه آنها نیز به حساب تو نوشته شود و رعیت در صلاح و فساد پیرو تو هستند بنابراین هم به تو و هم به رعیت دلسوزی کردم و غرضی جز خشنودی خدا را نداشتم) .

معتضد از سخنان او خوشحال شده به گریه آمد و گفت : تو سزاوار بدین کاری و در این کار آزادی (۳۰) .

سخنان بهلول به هارون الرشید

(بهلول ابن عمر) کنیه اش (ابوذهب) بود ، از اخبار چنین بر می آید که او عالم و فاضل و عاقل و امامی المذهب بوده و علت اینکه خود را به دیوانگی زده این است که : هارون الرشید از او خواست که قضاوت بغداد

را قبـول کنـد و چـون او نخواست این مسئولیت را در دولت و حکومت هـارون قبول کنـد ، به جهت خلاصـی خود از این بن بست خود را به دیوانگی زد چنانچه وقتی به هارون گفتنـد : بهلول دیوانه شـده است ، هارون گفت : او دیوانه نیست ، بلکه به این وسیله دینش را برداشته و فرار کرده است .

و از بهلول کلمات و سخنان پرفائده ای نقل شده است که بعضی از آنها را برای استفاده نقل می کنیم .

روزی هارون به بهلول گفت : دوست داری خلیفه باشـی ؟ بهلول گفت : نه به جهت اینکه من مرگ سه خلیفه را دیده ام ولی یک خلیفه مرگ دو بهلول را ندیده است .

هنگامی که هارون از حـج بیت الله الحرام برمی گشت در بین راه سه مرتبه بهلول او را با صـدای بلند به اسم صدا زد و گفت : یا هارون یا هارون یا هارون . هارون پرسید این صدای کیست ؟ گفتند : بهلول است ، هارون برگشت و خطاب به بهلول کرده گفت : هیچ می دانی من کیسـتم ؟ بهلول گفت : بلی می دانم تو آن کسی هستی که اگر در مشرق به کسی ظلم و ستمی شده باشد و تو در مغرب باشـی روز قیامت خداوند از تو مؤ اخذه و سؤ ال خواهد کرد و تو باید جوابگویش باشی هارون از شنیدن این کلام گریه کرد .

آنگـاه از او پرسـید : آیا حاجتی داری که برآورم ، بهلول گفت : آری می خواهم گناهان مرا بیامرزی و مرا وارد بهشت کنی . هارون گفت :

این کار در اختیار من نیست ولی من می توانم دین تو را ادا کنم .

بهلول گفت : دین با دین ادا نگردد تو آنچه داری مال مردم است آیا خیال کردی خدا مرا فراموش می کند و روزیم را نمی دهد که تو به من بدهی ! ؟

روزی بهلول وارد قصر هارون شد و یکسره رفت روی مسند و متکائی که مخصوص هارون بود نشست غلامها و خدمتگزاران چون این را دیدند به او حمله کرده و کشیدند و از آن مکان خارج نمودند ، چون هارون از اندرون خارج شده و به قصر وارد شد دید بهلول در گوشه ای نشسته و گریه می کند چون علت گریه او را پرسید : گفتند : چون در جای مخصوص خلیفه نشسته بود ما او را از آنجا بیرون کردیم .

هارون خطاب به بهلول کرده و گفت : گریه مکن ، بهلول گفت : ای هارون من به حال خود گریه نمی کنم که مرا اذیت کرده اند بلکه به حال تو گریه می کنم چون دیدم من یک لحظه نشستم در جائی که جای من نبود اینگونه مورد غضب و تنبیه و توهین قرار گرفته ام پس تو که یک عمری در این مکان که جای تو نیست و حق دیگری است و جای کسانی است که باید با عدل و انصاف با رعیت رفتار کنند و حق سایرین را بالسویه تقسیم کنند که تو چنین نیستی پس با تو چه خواهند کرد در روز دادخواهی و روز حساب . (۳۱)

ابو عبد اللّه صفوانی قاضی موصل

(محمد بن احمد بن عبداللّه بن قضاعه) مکنی به

(ابو عبداللّه) صفوانی ، از اولاد (صفوان بن مهران جمال) از اصحاب (امام صادق) علیه السلام از حُفّاظ بزرگ و دارای دانشی بسیار و مردی زبان آور بود . گویند او نه می خواند و نه می نوشت ، او دارای کتابهائی است که از حفظ املا می کرد ، از جمله کتب او کتاب الکشف والحجه وکتاب انس العالم ، وکتاب یوم و لیله و . . . می باشد .

نجاشی نوشته است او در نزد سلطان جایگاهی بزرگ داشته است علت آن هم این بود که وی با قاضی موصل در حضور ابن حمدان (سیف الدوله حمدانی) حکمران شیعه موصل پیرامون امامت مناظره می کرد و کار به جائی رسید که به قاضی گفت : حاضر هستی با من درباره حقانیت خود مباهله کنی ؟ قاضی به وی مهلت فردا را داد و چون فردا حضور یافتند دست خود را در دست قاضی نهاد و مباهله کردند و برخاستند و رفتند ، قاضی هر روز در دربار سیف الدوله حضور می یافت ولی پس از آن روز دیگر نیامد ، امیر سیف الدوله گفت : ببینید چه شده که قاضی نیامده است ؟

فرستاده رفت و برگشت و گفت : از همان لحظه که از جای مباهله برخاسته است تب کرده و همان دستی که برای مباهله با صفوانی دراز کرده و رم کرده و سیاه شد ، و فردای آن روز در گذشته است . این موضوع باعث شد که ابوعبداللّه صفوانی در نزد پادشاه عصر مقام و منزلتی یابد . (۳۲)

حاج ملا احمد نراقی و حاکم ظالم

مرحوم

(حاج ملا احمد نراقی) رحمه الله حاکم ظالمی را از کاشان اخراج کرد که قبلاً نیز چندین حاکم ظالم را بیرون کرده بود .

سلطان حاجی را احضار نمود و در مجلس با او تغیّر نمود و گفت : شما در اوضاع سلطنت اخلال می نمائید و حاکم را اخراج می کنید و . . .

حاج ملا احمد در این هنگام آستین بالا زده و هر دو دست به آسمان بلند کرد و چشمهایش پر از اشک شد ، عرض کرد : خدایا این سلطان ظالم حاکمی ظالم را بر مردم قرار داد و من رفع ستم نمودم و این ظالم بر من متغیر است و چون خواست نفرین کند (فتحعلی شاه) بی اختیار از جای برخاست و دستهای حاجی را گرفت و به پائین آورد و معذرت خواست و او را راضی کرد و به خواست او حاکمی بهتر برای کاشان معین ساخت . (۳۳)

گزارش سرجان ملکم انگلیسی

(سرجان ملکم) انگلیسی که با ماءموریت سیاسی عازم ایران شده است در کتاب خود نوشته است : علمای ملت که عبارت از قضات و مجتهدین هستند ، همیشه مرجع رعایای بی دست و پا و حامی فقرا و ضعفا و بیچارگانند اعاظم این طایفه به حدی محترمند که از سلاطین کمتر بیم دارند و هر وقت مخالف شریعت و عدالت حادث شود خلق رجوع به ایشان و احکام ایشان می کنند و احکام عموماً جاری است ، تا وقتی که وضع مملکت اقتضای آلات حرب نکند .

ملکم با اشاره به اینکه بعد از نادرشاه علما نه منصبی دارند و نه آن را

می پذیرند ، می نویسد : اما به جهت فرط فضیلت وزهد و صلاحیتی که در ایشان است اهالی هر شهر که مجتهدی در آن سکنی دارد بالطبع و الاتفاق به ایشان رجوع کرده مجتهدین را هادی راه نجات و حامی از ظلم بغات و طغات می دانند و چنان در تعظیم و تجلیل ایشان مبالغه می نمایند که جبارترین سلاطین نیز مجبور است که در این امر متابعت خلق را نموده از روی اعتقاد یا تکلّف مجتهد را رعایت و احترام کند . (۳۴) و در ادامه سخنانش با اشاره به احترام شاهان نسبت به مجتهدین می نویسد : لکن فایده اهالی ایران از این طایفه همین نیست که گاهگاهی در احکام عدالت از ایشان استعانت جویند بلکه شریعت را اعتبار است به سبب صلاحیتی که در نفس امنای شرعست و پادشاه را یارای آن نیست که ردّ احکام ایشان کنند . . . خانه ایشان پناهگاه مظلومان است و بعضی اوقات شهری را به واسطه وجود شخصی از این طبقه بخشیده و معاف داشته اند . (۳۵)

محقق کرکی و فرمانروائی او

مروج المذهب محیی مراسم الشریعه (نورالدین ابوالحسن علی بن الحسین بن عبدالعالی العاملی کرکی) معروف به (محقق ثانی) از علما قرن دهم که مراتب فضل او و آثار علمی او خارج از این رساله است و فقط اشاره ای به قسمتی از خدمات او به دین مقدس اسلام و مذهب شیعه می شود .

آن بزرگواری که همیشه در فکر ترویج اسلام بود به فکر افتاد که به ایران سفر کند که به وسیله شاه طهماسب صفوی بلکه به

این مقصد عالی نائل گردد پس به ایران حرکت کرده و شروع کرد به افاضه علم و دعوت به دین و ترویج احکام خیرالمرسلین به حدی که شاه را مرید و مخلص خود نمود که مورخ هم عصر او حسن بیک روملو در تاریخ خود نوشته که خلاصه ی این است :

پس از خواجه (نصیرالدین طوسی) احدی از علمای اسلام به مرتبه محقق کرکی نرسیده از جهت اعلای کلمه حقه و ترویج شریعت و مذهب شیعه اثنی عشریه و قلع و قمع کردن مخالفین و متهتکین و جلوگیری کردن از مفاسد و فجایع و فجور و برطرف کردن بدعتها و منکرات و اقامه فرائض و سنن و محافظت جمعه و جماعات و پرسش از احوال علما و مؤ منین و مؤ ذنین .

در (لؤ لؤ ه البحرین) گوید که محقق کرکی از علمای عهد شاه طهماسب صفوی بوده که شاه امور مملکت را به ایشان واگذار نمود و به جمیع ممالک نوشت که اوامر و دستورات شیخ را امتثال نمایند و آنکه اصل حکومت حق اوست چون که او نائب امام زمان علیه السلام است ، پس محقق به تمامی شهرها درباره خراج ولایات و سایر تدابیر امور شرعیه نامه نوشت و دستورهائی صادر فرمود .

مرحوم جزائری هم در (عوالی الثالی) گفته وقتی محقق به اصفهان و قزوین تشریف آورد ، شاه به او گفت : تو سزاوارتری از من به حکومت کردن چون تو نائب امامی و من یکی از عمّال تو هستم که اوامر تو را اجرا می کنم و من دیدم که شیخ به ممالک دستور

صـادر می فرمود ، دسـتوراتی که متضـمن قسـط و عـدل و رعایت احکام اسـلام بود و امر کرد به آنکه در هر شـهر و قریه امام جمـاعت وجمعه باشـند که اقـامه نمـاز نموده و تعلیم احکـام نماینـد و شـاه به تمامی عمال خود نوشت که به دسـتور و اوامر و نواهی محقق همه عمل نمایند در (ریاض و مستدرک) ، صورت حکم صادره از شاه طهماسب رحمه الله علیه را نوشته اند که در آن فوائدی است .

نقش علما در نهضت و قیام سربداران

امرای سـربداران در سبزوار به سـال ۷ علیها السلام ۷ منطقه بیهق یعنی سـبزوار کنونی و نواحی آنهـا و دیگر قلمرو خراسـان را تصـرف نمودند و یک دولت شیعی در مقابل سلطه مغول بر سر کار آوردند . علت نامگذاری آنها به سربداران ، این است که : پنـج ایلچی مغول در خانه دو برادر به نامهای حسن حمزه و حسـین حمزه از مردم شـیعه قریه باشتین سبزوار نزول کردنـد و از ایشان شراب و شاهد خواستند و لجاج کردند و بی حرمتی نمودند .

یکی از دو برادر قـدری شـراب آورد . وقتی که ایلچیـان مست شدنـد شاهـد طلبیدنـد و کـار فضـاحت را به جائی رسانـدن که عورات ایشان را خواستند . دو برادر گفتند : دیگر تحمل این ننگ نخواهیم کرد . بگذار سر ما به دار رود . پس شمشیر از نیام کشـیدند و هر پنج تن مغول را کشتند و از خانه بیرون رفتند و گفتند : ما سر به داریم ، و قیام بدین طریق آغاز شد . این کاری بود که در آن زمان بسیار بزرگ می نمود ، کشتن

پنـج ایلچی مغول خطری در پیش داشت که چه بسا به قیمت نـابودی تمـام قلمرو بیهق می شـد . ولی چـاره ای نبود که آن دو برادر جانباز و غیرتمند شیعه سبزواری این کار را کردند و باعث بر سر کار آمدن امرای سربداران شدند .

پایه گذار نهضت فکری سـربداران (شـیخ خلیفه مازندرانی) یک نفر روحانی پاکدل شیعه بود . پس از شهادت وی به دست بدخواهان که نفوذ روحانی شـیعه مانند او را به زیان مذهب خود می دانسـتند شاگرد شـیخ خلیفه به نام (شـیخ حسن جوری) کـه اهـل (جـور) محله ای از نیشـابور بـود ، راه او را دنبـال کرد تـا کـار سـربداران نضـج گرفت . شـیخ حسن جـوری نیز در گرماگرم جنگ با دشـمن به شهادت رسید ، (خواجه علی مؤ ید) آخرین امیر سربداران ۱۷ سال بر سر کار بود و بیش از بقیه امرای سـربداران حکومت کرد ، او در سال ۷۶۶ ه به حکومت رسـید و دو سال بعد ۷۸۸ یا به گفته شهید ثانی ۷۸۹ یا ده سال بعد از شهادت شهید اول به امر تیمور لنگ که همه جا او را به همراه خود می برد به قتل رسید و در حقیقت او نیز شهید شد .

او بیش از اسـلاف خویش در مـذهب تعصب نشـان می داد ، به دسـتور وی بنام دوازده امام سـکه زدنـد ، سادات و علما مورد احترام خاص وی بودنـد . پیوسـته جامه بی تکلف می پوشـید ، در سـفره او خاص و عام شـرکت می کردند و هر سال نو خانه خود را

تاراج دادی و شبها در محلات ، بیوه زنان را طعام دادی و . . . (۳۶)

آخرین امیر سربداران خواجه علی بن مؤ یـد برای اخـذ نـتیجه بیشـتر و رسـمیت دادن و گسترش مـذهب شـیعه در داخله ایران متوسل به اعلم علمای وقت و فقیه عالیقدر شیعه شهید اول می شود و نامه ای به محضر آن بزرگوار می نویسد .

قدرت بیان خطبای شیعه

بنیانگذار (دارالتقریب) علامه (شـیخ محمد تقی) گوید : (احمد امین مصـری) نویسنده مشهور ، سابقاً کتابی نوشته بود که در آن نسـبت به شـیعه اظهار بدبینی کرده و آن را مسـلکی سیاسـی خوانده بود و اضافه کرده بود که : شـیعه در اصل از آداب یهود و زرتشت گرفته شده و نظر از تاءسیس آن محو اسلام است .

بعدها او عقیده خود را تغییر داد و در سلک نویسندگان مجله (رساله الاسلام) قرار گرفت .

روزی برای مـن نقـل کرد که بعـد از انتشـار آن کتـاب از طرف وزارت فرهنـگ در راءس هیئـتی به عراق دعـوت شـدم تـا به فرهنگ آنجا رسیدگی کنم . وقتی به عراق رفتم در آنجا با هیاهو و جنجال مواجه شدم ، بعضی مرا تهدید می کردند که چون بر علیه شـیعه کتاب نوشـته ام ممکن است بر ضـد من اقدامی صورت گیرد . تا اینکه روزی ما را به مسـجد دعوت کردند ، در آنجا خطیب معروفی به منبر رفت و نسبت به این هیئت که من در راءس آن قرار داشـتم خیر مقدم گفت و پس از بیان مطالبی سخن خود را به اینجا کشانید که : آری

در این هیئت کسی است که شیعه را مخلوطی از یهود و زرتشت می داند و آن را ساخته دست ملحدین می شمارد . به من اشاره کرد . . . ناگهان مردم به سوی من هجوم آوردند و جان من به خطر افتاد . . . ولی او مردم را ساکت کرده و گفت : چرا بلند شدید بحث و علم این حرفها را ندارد . اینها مهمان ما هستند و نسبت به مهمان نباید این چنین کرد . آنگاه قدری به تعریف از ما پرداخت و گفت : اینها محققینی هستند که دارای آثار پرارجند ولی کسی که محقق خوبی است و آثاری دارد نباید بدون تحقیق چیز بنویسد . قلم برای خدمت به علم است نه شهرت و مسلماً کسی که بی جهت آبروی ملتی را می برد احترامی ندارد .

بار دیگر مردم بلند شدند و به طرف ما هجوم آوردند و تا یک متری من رسیدند که یکدفعه نعره ای برآورد و گفت : مقصود من این نیست که شما بلند شوید و چنین حرکتی کنید ، برگردید . همه برگشتند و به جای خود نشستند ، و باز شروع به تعریف کرد که : این فرد جزء مفاخر و محقق عرب است و کتابهای فوق العاده ای نوشته و اکنون آمده تا به فرهنگ و معارف ما خدمت کند و ما باید افتخار کنیم که در میان ما مسلمانان کسانی هستند که ما را از مستشاران خارجی بی نیاز می سازند . مردم کاملاً آرام شدند و خطیب در ادامه گفتار خود چنین بیان داشت :

در عین حال لطمه ای

که او به شیعه وارد کرده لطمه قابل جبرانی نیست ، شما فکر کنید اگر این شخص نسبت به هر مذهب دیگری این چنین توهین کرده بود آنهـا چه معـامله با وی می کردنـد ؟ اکنون این شـخص چه جوابی دارد که به ما بدهـد ؟ چرا این مرد مـذهبی را که منسوب به اهلبیت است فرقه الحـادی خوانـده است ؟ این نوبت مردم شدیـدتر از دفعـات قبل از جای جسـتند و به من حمله ور شدند و این بار خطر قطعی بود و نمی دانم چه شد که مردم را به جای خود نشاند و گفت : حالا برویم سر صحبت خودمان . . .

این داسـتان را راجع به قدرت بیان خطبای شـیعه تعریف می کرد و می گفت : قدرت خطابه ای که من در شیعه مشاهده کردم در هیچ جا ندیدم و معلوم شد که این جریان را وقتی تعریف می کرد یک حالت لرزه و ارتعاشی در وی نمودار بود . (۳۷)

کسی که خدا را دارد همه چیز دارد

نوشـته انـد : (یعقوب صـفاری) (مؤ سـس سلسـله صـفاریان) بیمار شـد اطباء برای معالجه اش جمع شدند هیچکس از عهده برنیامد . یعقوب گفت : اگر در گوشه و کنار ، مرد خدائی را سراغ دارید که پیش خدا آبرو داشته باشد بیاورید .

گفتند : (سـهل بن عبداللّه شوشتری) زاهد مشهور چنین است ، دنبال سهل رفتند نیامد بالاخره به هر خواهشی و تمنائی بود او را آوردند ، سهل کنار بستر یعقوب نشست و گفت : آیا می خواهی خدا ترا شفا دهد ؟ در حالی که چقدر آه و

ناله مظلومان پشت سرت بلند است .

یعقوب گفت : چه کنم ؟ سهل پاسخ داد محبوسین را آزاد کن ، یعقوب دستور داد زندانیان را آزاد کنند ، سهل گفت : تو به بندگان خدا ظلم می کنی آنوقت امید داری خدا ترا ببخشد و شفایت دهد بیا و از گذشته هایت توبه کن .

بالاخره یعقوب را به توبه و استغفار واداشت آنوقت دست را به دعا بلند کرد و گفت : ای خدائی که یعقوب را از ذلت گناه نجات دادی از این بستر بیماری نیز او را نجات بده .

نوشته اند یعقوب در همان مجلس از بستر بیماری برخاست ، امر کرد طبق زر برای سهل بن عبداللّه آوردند ، سهل گفت : کسی زر می خواهد که خدا را نداشته باشد کسی که خدا را دارد همه چیز دارد . (۳۸)

دعای امیر شرف الدین دشتکی

السید الاعظم والواعظ المعظم (امیر شرف الدین ابراهیم بن امیر صدر الدین الدشتکی) در کتاب فارسنامه (ناصری) ترجمه این سید جلیل را از کتاب مزارات شیراز نقل کرده و او را بدین اوصاف ستوده : آن سید جلیل فاضلی است نیکوکردار ، عالمی است کامل و خوش گفتار . . . تا آنکه می فرماید و در مدرسه رضویه با کلماتی مستطاب و دعواتی مستجاب خلق را موعظه و مردم را نصیحت نموده روزی در خدمتش برای طلب باران به صحرا شدیم و آن جناب نماز باران را به جماعت گذارده آنگاه مردم را مخاطب ساخته و آنها را بدین کلمات موعظه فرموده که

ای برادران با صفا و ای دوستان با وفا ، ظلم را

بگذاریـد و حق را برداریـد و پیر و سـیرت مصـطفی و اخلاق مرتضـی گردید کم کم دنیای فانی را گذاشتید و بر کناره عقبای باقی رسـیدید و چون سـخن آن جناب به آنجا رسـید وقتی حال عظیم در خلق پیدا شد و همه آغاز گریه کردند ، در این وقت ابری ظاهر و آثار باریدن پیدا شد و هنوز مردم به منزلهای خود نرسیده بودند که باران رحمت باریدن گرفت و بر بندگان نازل گردید ، و آن جناب در ماه صفر سال ۸۸۸ ه به رحمت ایزدی پیوست و در محله دشتک شیراز مدفون شد . (۳۹)

ایثارگری یک روحانی

به هر حال در این معبر همه مانـده بودنـد که چه کننـد و چگونه از روی این سـیمهای خاردار میـدان مین عبور کننـد که ناگاه یـک نفر از برادران عزیز روحانی که هم وظیفه ارشاد شاگردان را داشت و هم پیشاپیش آنها حرکت می کرد ، گفت : بچه ها ، شـما را قسم می دهم به خـدا که من روی این سـیم خاردارهـا می خـوابم شـما به سـرعت از روی من رد شویـد و بعـد منتظر جواب نمانـده و خود را روی سـیم خاردارهـا انـداخت وفشـار و تیزی آنهـا را به بـدن خویش خریـد ، بچه هـا ابتـدا نمی رفتند حداقل می خواستند یکی از خودشان این کار را بکند ولی حاج آقای روحانی بچه ها را قسم می داد که وقت را تلف نکنید و تعارف نکنیـد و از روی پشت من عبور کنیـد بچه ها بسـرعت از روی او راه می رفتنـد هر کس حداقل دو یا سه قدم باید روی بدن

این روحانی فداکار بگذارد و پس از قدم آخر خود را به آن طرف مانع پرت کند ، بیش از شصت و هشت نفر بدین طریق از روی بدن این عزیز گذشتند و به پیشروی خود به سوی دشمن ادامه دادند ، این ایثارگری نقش بسیار مهمی در کسب و تصرف مواضع دشمن و انهدام نیروهای فریب خورده بعثی بود در صورتی اگر بچه ها پشت آن مانع زمین گیر می شدند شاید همگی یا غالب آنان مورد اصابت گلوله و محصور آتش دشمن می شدند .

آری بچه ها گذشتند و به هدف خود رسیدند و این روحانی عزیز نیز از جان خود گذشت و به هدف خویش که وصال محبوب بود رسید و به جوار حق تعالی شتافت و سعادت ابدی را نصیب خود ساخت . فردای عملیات پیکر پاک غرقه به خون این برادر روحانی در زیر تابش آفتاب حکایت از فتح الفتوحی دیگر می کرد . منطقه عملیاتی کربلا غلامعلی رجائی . (۴۰)

استاد الهی

مرحوم (شهید مطهری) می گوید : درس اخلاقی که به وسیله شخصیت محبوبم در هر پنجشنبه و جمعه گفته می شد و در حقیقت درس معارف و سیر و سلوک بود مرا سرمست می کرد ، بدون هیچ اغراق و مبالغه ای این درس مرا آنچنان به وجد می آورد که تا دوشنبه و سه شنبه هفته دیگر خودم را شدیداً تحت تاءثیر آن می یافتم ، بخش مهمی از شخصیت فکری و روحی من در آن درسها و سپس درسهای دیگری که در طی ۱۲ سال از آن استاد الهی فرا می گرفتم انعقاد

یافت و همواره خود را مدیون او دانسته و می دانم راستی که او روح قدس الهی بود . (۴۱)

نقش روحانیت شیعه در نهضتها

یک آمریکائی که ظاهراً مسلمان شده به نام (حامد آلکار) کتابی نوشته به نام (نقش روحانیت پیشرو در نهضت مشروطیت ایران) که به فارسی هم ترجمه شده . . . در این کتاب بخوبی روشن شده است که در طول دویست و پنجاه سال دوره قاجاریه ، علمای شیعه همواره درگیر مبارزه با سلاطین و در کار رهبری نهضتهای ضد سلاطین بوده اند . . . وبخوبی این نکته را روشن می کند که روحانیت شیعه همواره در کنار مردم بوده و به سود مردم قیام و حرکت می کرده است .

در همین نهضت ملی شدن نفت ایران که شاهد آن بودیم دیدیم که روحانیت شیعه به رهبری (آیت اللّه خوانساری) و (آیت اللّه کاشانی) و همکاری فدائیان اسلام چه نقش عظیمی داشتند و اگر قدرت و نفوذ اینها نبود محال بود که نفت ایران ملی شود .

در نهضت دیگری که از پانزده خرداد آغاز شد روحانیت تنها نیروی پیشتاز بود ، به طریقی هم وارد عمل شد که توانست اصل فساد را از ریشه بکند . (۴۲)

انقلاب ایران اگر در آینده بخواهد به نتیجه برسد و همچنان پیروزمندانه به پیش رود می باید باز هم پرچم انقلاب روی روحانیت و روحانیون قرار داشته باشد ، اگر این پرچم داری از دست روحانیت گرفته شود و به دست به اصطلاح روشنفکران بیفتد یک قرن که هیچ یک نسل که بگذرد اسلام بکلی مسخ

می شود زیرا حامل فرهنگ اصیل اسلامی در نهایت باز هم همین گروه روحانیون متعهد هستند . به این دلیل لازم است روحانیت را اصلاح کرد نه اینکه آنها را از بین برد ، روحانیت یک درخت آفت زده است و باید با آفتهایش مبارزه کرد (۴۳ . . .)

گزارش سفیر روس راجع به تاءثیر کلام علما

و نیز (آیت اللّه العظمی حاج سید محمد شیرازی) (رضوان الله تعالی علیه) فرمودند : در قضیه سفر مرحوم (حاج شیخ جعفر شوشتری) علیه السلام به ایران وقتی ایشان وارد تهران شدند جمعیتی زیاد از جمله سفیر کشور روسیه به ملاقاتش رفتند . مردم از آن مرحوم خواستند آنها را موعظه و نصیحت کند ، ایشان نیز بنا به درخواست مردم سرش را برداشته فرمود : ای مردم بدانید و آگاه باشید که خدا در همه جا حاضر است و مطلب دیگری نفرمود ، لکن این سخن تکان دهنده اثر خودش را بخشید بطوری که اشکها جاری گردید قلبها در هم طپید و حالت مردم به شکل عجیبی دگرگون شد جریان گذشت و سفیر روسیه در نامه ای به نیکولا قیصر روس این چنین نوشت : (تا مادامی که این قشر روحانیون مذهبی در بین مردم هستند و مردم نیز از آنها پیروی می کنند ما نمی توانیم کاری از پیش ببریم ، زیرا وقتی یک جمله چنین انقلاب عجیب روحی بوجود می آورد دیگر دستورات و فتاوای صادره چه خواهد کرد ؟)

پی نوشتها

۱ . اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۴۸ .

۲ . اصول کافی .

۳ . اصول کافی مترجم . ج ۱ ، ص ۲۶۷ .

۴ . اصول کافی ج ۱ ، ص ۴۰ .

۵ . خزینه الجواهر ، ص ۵۷۷ .

۶ . قصص العلماء . ص علیها السلام علیها السلام ۲

۷ . قصص العلماء . ص ۱۱۱ با مختصر تلخیص .

۸ . مجلّه نور علم . دوره دوّم شماره ۲ .

۹ . قصص

العلماء ص ۲۱۰ .

۱۰ . فواید الرضویه ۱۲

۱۱ . فوائد الرضویه ص ۲ علیها السلام ۶ .

۱۲ . پندهایی از رفتار علماء ، سید محمد شیرازی ، ص ۶ علیها السلام .

۱۳ . سوغات سفر ، علی قرنی ، ص علیها السلام ۱۱ .

۱۴ . منتخب الدعاء علیها السلام ۵۱ .

۱۵ . مردان علم در میدان عمل

۱۶ . فلسفه اخلاق ، شهید آیت اللّه مطهری ، ص ۲۱۱ .

۱۷ . رساله لب اللباب ، ص ۹۲ . آن سید بزرگوار که این جوان را راهنمایی کرده مرحوم آیت اللّه سید (محمود زنجانی) امام جمعه آن زمان زنجان بوده است برای آگاهی بیشتر رک : به مهر تابان ، ص ۱۴۱ به نقل از سیمای فرزانگان ، ص ۹۵ .

بکوی عشق منه بی دلیل راه قدم

که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد

۱۸ . مرحوم شرف الدین عاملی نقل از درسی از مکتب حسین ، آیت اللّه سید محمد شیرازی .

۱۹ . درسی از مکتب حسین ، سید محمد شیرازی .

۲۰ . احمد در سال ۲۴۰ فوت کرد (مرات الاعتبار ، ص ۶۹ ، محمد علی صفوت تبریزی) . شعبی پیش عمرو بن هبیره امیر عراقین از چند تن محبوس شفاعت کرد لیکن امیر شفاعت او را قبول نکرد . شعبی گفت : ای امیر ! اگر این زندانیان بی گناه زندانی شدند ، حق و حقیقت آنها را رهایی می بخشد و اگر گرفتاریشان بجا و بحق بوده ، کار ناشایست آنها در مقابل عفو شایسته تو ناچیز می باشد . عمرو به حسن بیان او ماءخوذ شد و زندانیان

را خلاص کرد . (مرات الاعتبار ، ص ۹ علیها السلام) .

۲۱ . دکتور و پیر ، شهید هاشمی نژاد ، ص ۲ علیها السلام ۴ .

۲۲ . وسائل الشیعه ، ج ۱۲ ، ص ۴۱۰ .

۲۳ . رجال کشی ، ص ۱۴۷ به نقل از کتاب پیشوا و رئیس مذهب ، عقیقی بخشایشی ص ۱۱۵ .

۲۴ . سخنرانی امام خمینی به مناسبت شهادت مرحوم آیت اللّه حاج سید مصطفی خمینی در تاریخ ۱۰/۸/۵۶ در نجف اشرف ، نقل از مجله پاسدار اسلام ، شماره ۱۷ سال ۶۲ علیها السلام ۱ .

۲۵ . اختصاص ، مفید ، ص ۲۶۱ .

۲۶ . کیهان ، شنبه ۲۶ تیر ۵۸ علیها السلام ۱ ، ص ۴ ، ستون علیها السلام .

۲۷ . مقدمه حدیقه الشیعه .

۲۸ . رجال علیاری ج ۲ ص ۹۷ .

۲۹ . بهار نیکوکاران نوشته شیخ عبدالرحمن ناصرالاسلامی ص ۱۵ .

۳۰ . بهار نیکوکاران نوشته شیخ عبدالرحمن ناصر الاسلامی ص ۱۷ .

۳۱ . شجره طوبی ص ۵۰ .

۳۲ . رجال نجاشی ص ۲۷۹ ، مفاخر اسلام ج ۲ ص ۴۰۵ .

۳۳ . قصص العلماء ص ۰ علیها السلام ۱ .

۳۴ . تاریخ ایران ج ۲ ص ۵۴۶ .

۳۵ . همان مدرک به نقل از مجله نور علم دوره چهارم ، شماره دوم ، ۸ علیها السلام ص ۱۱۸ .

۳۶ . مفاخر اسلام ، به قلم علی دوانی ، ج ۴ ص علیها السلام ۴ علیها السلام ۴۴ علیها السلام .

۳۷ . اسلام آئین همبستگی ، ترجمه عبدالکریم بی آزار شیرازی ، ص ۲۷ .

۳۸ . کتاب نبوت نوشته مرحوم دستغیب ص ۱۶۹ .

. گویندگان اسلام ج ۱ ص ۱۰۱ ، نوشته حاج شیخ احمد بیان اصفهانی .

۴۰ . مجله پاسدار اسلام فروردین ۶۶ علیها السلام ۱ شماره ۶۴ ص ۵ علیها السلام .

۴۱ . علل گرایش به مادیگری ص ۹۸ .

۴۲ . روحانیت از دیدگاه علامه شهید مرتضی مطهری ص ۴۲ .

۴۳ . همان مدرک ص ۵۸ .

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹